بازرسی شد
۳۷
کتابخانه مجلس شورای ملی

۱۲

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی اشرف الانبیاء و آله الطاهرین
وعلی جمیع الانبیاء والمرسلین والاوصیاء المرضیین والملائکة المقربین و
علی عباد الله الصالحین اما بعد این بندهٔ احقر نجم الدین سکندر شهر بداری
انوار ابرار باب هنر عرضه میدارد که جمیع حکما بر آنند که مفتاح ابواب
جمیع امراض و مفتاح افراط و تفریط غذا و دوا است پس اعتدال آنها
موجب صحت و عافیت باشد بنابراین حدود صحت و مرض و غذا و دوا
در این مقام لازم است تا معلوم و مفهوم مبتدی در رسد و گردد که صحت
چیست و مرض کدام است و قضا چند قسم میباشد و انواع دوا و غذا و داء
دانند تا توانند که اعتدال هر یک رعایت داشت اما صحت حالتی است که بدان
قوی و افعال بر مجری طبیعی خلقی جاری توانند شد بی نقصان و بطلان
و مرض ضد آن که حالتیست بدن را سوی انحراف طبیعت و صورت

۹۹۳۴ - ن
کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب طب [illegible] (غذا و دوا)
مؤلف نجم الدین سکندر (دارای ایران)
شماره قفسه
موضوع
۶۸۰۲
بازدید شد
۱۳۸۲

بازرسی شد
۳۷ - ۶
کتابخانه مجلس شورای ملی

۱۲

الحمد لله رب العالمین و الصلوة و السلام علی اشرف الانبیاء و آله الطاهرین
و علی جمیع الانبیاء و المرسلین و الاوصیاء المرضیین و الملائکة المقربین و
علی عباد الله الصالحین اما بعد این بندهٔ احقر نجم الدین سکندر شهره دارای
انوار ابرار ارباب هنر عرضه میدارد که جمیع حکما بر آنند که مفتاح ابواب
جمیع امراض و اسقام افراط و تفریط غذا و دوا بوده است پس اعتدال آنها
موجب صحت و عافیت باشد بنا بر این حدود صحت و مرض و غذا و دوا
درین مقام لازم است تا معلوم و مفهوم مبتدی و مرسوم گردد که صحت
چیست و مرض کدام است و فصل‌ها چند قسم میباشد و انواع دوا و غذا و اطبا
دانند تا توانند که اعتدال هر یک مرعی داشت اما صحت حالتیست که بدان
قوی و افعال فوری مجری طبیعی خلقی جاری توانند بنا بر نقصان و بطلان
و مرض و ضد مذکور حالتیست بدین سو بی انحراف طبیعت بضرورت
استقلال قوت اما غذا جزئیست که دارد تشخیص کرده و طبیعت تصرف در
آن کند بهر تقویت قوت و اداء بدل ما یتحلل اجزای اعضا و تشنه‌های مردم
صحیح از امثال نان گندم و جو و برنج و ماننده آن اما چو که غذا که داخل هم

بازدید شد
۱۳۸۲

۹۹۳۴ - ن
کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب: طب ملوکی (اغذیه و ادویه)
مؤلف: نجم‌الدین سکندر (رهدار ایرانی)
موضوع:
شماره قفسه:
شماره ثبت کتاب: ۸۶۳۷۲
۶۹۹۸
خطی - فهرست شده
۶۸۰۲

گردد چنانچه در تپ صفرای لطیف اول دران تصرف نماید اما در نافضه
لا کل ان صلاح تغیر و فساد نماید دوم دوا چیزیست که دارد شخص چون گردد
در طبیعت آنکس تصرف نماید بدن نفع بخشد یا اصلاح اخلاط مثل دوا مسهل
مثل شیاف و خیار شنبر اما انچه در طبیعت تصرف نماید بغیر اصلاح بلکه اجزای الفعل
ارو افزا سم باشند که جمیع بدن شخص سو فساد آورد مانند بعضی جوز بیش سم
الفار یسی ماکول الا در اثنی حال بعد رسد یکی غذای مطلق باشد چنانچه مذکور شد
دوم دوای مطلق سیوم سم مطلق چهارم غذای دوائی که اول طبیعت
دران تصرف کنند بعد ازان او در طبیعت دخل نماید مثل آب جو با صلاح
آورد و فساد که باید پنجم دوای غذائی که اول آن در طبیعت تصرف
نماید و آخر طبیعت او تصرف در او کرده غذا سازد مانند پسته و بادام
ششم دوای سمی که اول در طبیعت اثر کند بعد صلاح چون تکرار و اکثر
آن زود دهد اکثر و اعضا زود دهد سوم دوای نتواند بود مگر که سم
مطلق نتوانند شد زیرا که سم فاسد کرده ازان اصلاح سم مذکور شده مگر
نباشد که در حال تسلط دران اصلاح رو نماید پس اصلاح دو دوا و غذا از لازم

از تحو ر

باشد در حفظ

باشد در حفظ صحت و دران اعتدال نیز لازم است که درین ایام
اکثر خواص و عوام دیده میشود که ازان نیز امر بسیار دشمنه اند بنابران
اکثر علت ها میباشد و اثرا درین ایام توان گفت متفرقه باشند که مردم از
میان برده اند و آن نیز از اول اعتدال مقدار غذا است در ترتیب
لطیف و کثیف دوم ترک تکرار که هنوز غذای سابق هضم نشده غذای
دیگر او حاصل شود و ضبط کرده سیوم ترک ضدهای مثل خربزه و عسل و برنج
و انار و دیگر میوه ها سرد چهارم رعایت طبع و مزاج که اکثر محرور مزاج
چیزهای حار خورند علل و امراض بهم رسانند بیشتر مردم به آن تلف شوند
پنجم رعایت سن و عادت که سن کسی که مقتضی خوردن غذای سرد
نبوده باشد بخورد تا با فلج و لقوه و امثال ان گرفتار میشود و یا عادت
دایم بغذاهای گرم کرده بخلاف عادت غذای سرد مثل کنگر و غیره خورده
خورده و جمیع ... مفاصل و غیره رسد باید که ترک عادت از ان هم
بتدریج ممکنست مثل انکه جوان مزاج گرم دارد و دایم عادت بچیز سرد
نموده تا به پیری رسیده طبع او سرد گردیده باشد که پیران توانند که نکنند

بحکم عادی قبیل الحرارت اما عادت سابق بتدریج دفع کرد اما
بیان اداء آنکه هرچه دارد وجود شود یا دارد روح کرد یا دارد نفس یا دارد
بدن بالعرض یا دارد نفس و روح یا دارد هر سه کرده اند ازاطبا سته
ضروریه نامند اول آنچه دارد روح کرده هوائیست محیط بر ابدان
که هر دمی روح بدنی میشود لهذا اعتدال آن ضروریست که افراط و
تفریط آن موجب مرض میگردد دوم آنچه دارد نفس شود آنرا اطبا
لوازم نفس گویند و آن فرح و حزن و غضب و خوف که اگر بحد
اعتدال نباشند بدست زیرا که فرح اگر زیاد گردد مهلک باشد چنانچه
گویند که فلانی شادی مرگ شد یا از غم و اندوه و ترس هلاک گردید
سیم آنچه دارد بدن بالاصالة گردد اکل و شرب چهارم
آنچه دارد بدن بالعرض شود استفراغ است و احتباس پنجم آنچه
دارد نفس و بدن شود مثل نوم و یقظه ششم آنچه دارد جمیع گردد
حرکت و سکونت که مجموع آن بحد اعتدال باید تا هیکل وجود
صحیح و سالم باشد زیرا که اگر طبیعت قبض باشد بر بدان را مستوف

هلاک

هلاک گرداند و خواب و بیداری هم اگر زیاده باشند البته ضرر رساند و
حرکت و سکون هم بدستور ترددد زیاده بدنرا تحلیل و بعد و سکون با فراط
آدمی را منوزم و مستقی گرداند استفراغات هم مختلف قسم میباشند که
آنرا استفراغات سبعه مینامند اول اطلاق دوم ادرار سیم
عرق چهارم قی کردن پنجم خون کم کردن ششم مباشرت جماع هفتم
ریاضت و امساک که اخلاط بتحلیل برد اما چیزی دیگر بمعالج تعلق
دارد که تمیز و تشخیص است که مجموع دوازده باشد و دوازده عدد
زاید اول است که کسور آن از اصل وجودش زیاده گردد زیرا که
که عدد بروج که آثار نباتات در عالم احد اشیا از آنها گردد
دوازده است موافق عدد زاید تکوین رو در نیز اید دانسته باشد و
تحقیق آن نزد اطبا متعلق است و آنهم بیست و چهار قسم است که بعد
زاید در آنضرورت تکرار گرفته اول تحقیق جنس و نوع و فصل و
خاصه و عرض عام است ۲ سبب و علل عنه ۳ و قرب و بعد اعضا
با دوا ۴ قوت مرض ۵ قوت مریض ۶ سن مریض ۷

وقت مرضی که در شرایط باشد تا توقیت ۸ مزاج مرضی ۹ مزاج مریض
۱۰ عادت مریض ۱۰۱ ابتدای حدوث مریض ۱۰۲ مزاج وطنی مریض ۱۰۳
عادت وطنی مریض ۱۰۴ عادت سنه بحسب بالفعل ۱۰۵ عادت سکنه ۱۰۶ ازمنه بالفعل ۱۰۷
فصل سال ۱۰۸ اهوای بالفعل ۱۰۹ اعضای عادت که عام است
یا خاص ۲۰ قوت دوا با مرض ۲۰۱ قرب و بعد اعضا ۲۰۲ مقدار
معالجه دوا ۲۰۲ مقدار احتیاج ۲۰۳ اختیار غذا سقراط گوید هرچند
معتبر باشد معالجه بدواهای مفرده بدوای مرکب نباید کرد و تا
توانند بیک قسم غذا مداومت نمایند صحت بیشتر گردد و لقمان
چهل سال بیشتر از نان گذرانید و حضرت علی علیه السلام دایم
بقدری نان جو روزه میکشود و در هندوستان محققی بوده صد ساله
بقلیلی جو بالک عادت دارند که روزی مردان حق پارچه نان
خشک است بی نان خورش که دایم در همه جا میسر است بنابرین
احقر عباد الله از تألیف شرح قانون که در هند نوشته در فراه
بتکلیف عزیزی شرح قانونچه نوشته بود و کلمه طب جوانی فرده

هگ

اگر مو ر

صداع حار

کلمات سابق شد اگرچه باعتقاد معارف جمیع اطبا غذا ها در امراض دموی
و صفراوی ماءالشعیر و برنج و در امراض بلغمی و سوداوی نخود آب معتدل الطعم است
اما حقیر بعد از تجارب اکثر عمل نماید که طبع را دفع را باعث ازدیاد ضعف
نشود تا مرض غالب نگردد اما صداع حار که در سر را گویند اگر از باد و چون
صفرا باشد علامتش آنست که دهان شیرین یا تلخ باشد و رنگ رخسار درد
سرخ و برافروخته و گرم باشد و تشنگی بسیار و لب و دهن بمزه یا ترشی باشد و
رنگ تیره و تشنگی نباشد از داروهای که مناسب است بنفشه تازه
بوییدن و کوفته بر پیشانی طلا کردن و روغن بنفشه و بادام در بینی
چکانند و اگر بنفشه تر بهم نرسد خشک آنرا در آب خیسانیده نطول
نمایند یعنی سرد کرده در آفتابه آهسته آهسته از لوله آفتابه بر سر از بیخ
نشستن یا بر سر بزنند ۲ سبزو بلبستور بوگرده و آب آن در بینی کشیدن و نطول
کردن و در صداع گرم دموی و صفراوی بی نهایت نافع است گل خطمی خوبی
طلا کنند بر سر صداع گرم را زایل کند و چون پنبه با سرکه آغشته کنند
بر سر نهاد نمایند صداع گرم زایل کند روغن او نیز بینی شغف را از حسی

که نقرس را نافع بود چون خام او را خورند با سرکه یا انکه در آب بجوشانند بخورند
صداع گرم را نافع است و اگر ضماد کنند بر سر با تخم او صداع گرم که از کثرت
صفرا باشد زایل شود خوردن و ضماد کردن او معلوم است اگر عصاره کاهو با
کافور در بینی چکانند صداع گرم را زایل کنند کافور در سطور گوید که چون از
دو جو ار کافور با آب کاهو سعوط کنند قطع حرارت دماغ کند و صداع گرم
را زایل کند و چون با روغن گل حل کنند در بینی چکانند سوء المزاج حار دماغ
را نافع باشد صندل سفید چون با گلاب بسایند و بر سر طلا کنند صداع گرم که از التهاب
باشد زایل کند و چون قدری کافور با او ضم شود تا بیشتر زیاد کند تخم خیار چون بسایند
صداع صفراوی را زایل شربت او همین خاصیت دارد ۲ صداع حرارت
چون مخلوط کنند با روغن گل و سرکه طلا کنند صداع که از حرارت آفتاب
باشد زایل کند [illegible] و عصاره او در آن ادرار حرارت هر یک که باشد
و شیدن و طلا کردن و ضماد کردن بر سر صداع ناشی از حرارت آفتاب
زایل کند حل سرکه را چون مخلوط سازند با گلاب و خرقه کتان بدان
تر کنند و بر پیشانی ضماد کنند و صندلین نهند صداع گرم را ناشی که از حرارت

آفتاب باشد نافع دهد و هر گونه صداع گرم را نفع دهد و همچنین نفع
کند لعاب بزرقطونا بقله یمانیه عصاره او را چون با روغن گل حل
کرده بر سر ضماد کنند صداع حرارت آفتاب را نافع کند و خوردنش
هم همین حکم دارد بقلة الحمقا نیز چنین هرگاه با روغن گل حل نموده
بر سر ضماد کنند و خوردنش هم بدستور خواه پخته و خواه خام مامیثا
چون با سرکه حل کنند و بر پیشانی و صدغین طلا کنند صداع صفراوی
و حرارت آفتاب را رفع نماید بنفشه با گلاب بسایند و بر سر
طلا کنند نافع صداع گرم باشد [illegible] چون با سرکه و روغن
گل مخلوط کنند و بر سر ضماد نمایند صداع گرم را نافع باشد شعیر پوست کنده
جو را چون با آب انار ترش خمیر کنند و ضماد نمایند بر سر نافع صداع
گرم باشد و در خواص آمده که علف جو را چون بکوبند و با سرکه بجوشانند ضماد
نمایند همین خاصیت بخشد سماق چون بسایند و با سرکه خمیر کنند
و بر جبهه و صدغین ضماد کنند صداع حار را نافع باشد و حل
اجاص خوردن او و شربت نقوع او صداع گرم را نفع دهد خیار

وخیارزه این هر دو بقله را خوردن و بو کردن و ضماد کردن صداع
گرم را نافع باشد بزر الخس ضماد کردن و بو کردن صداع حار را
نافع باشد سفرجل چون پخته شود و آب او را بیاشامند با گوشت
او را بخورند و گلاب بسر نهند و ضماد کنند همین نفع کند انار
ترش خوردن او با مزوره صداع گرمی که از شرکت معده باشد
زایل کند کمثری خوردن او صداعی که شرکت معده باشد زایل
کند و اگر از روغن او بر سر معده بمالند همین عمل کند و کمثری خواه
پیش از طعام و خواه بعد از طعام بخورند مشهور است که صداع
گرم که بشرکت معده باشد زایل کند خشخاش سفید چون شیرهٔ
او را با بعضی اشربه ترش مثل شربت لیمو و نارنج و انار ترش
منضم سازند صداع گرم را نافع باشد و چون کوفته او را با سرکه
و روغن گل مخلوط نموده بر سر ضماد نمایند صداع ناشی از حرارت
شمس را نفع کند و از جماعت اطبا مشهور است که بعد از فصد
و حجامت دوای مفرد مسهل کردن نافع است چون هلیلهٔ کابلی

و تمرهندی

و تمرهندی و آلوی سیاه و آب لبلاب و نقیع صبر با مصطکی او
از جملهٔ ادویهٔ مفرده که صداع بارد را نافع است تخم حنظل خوردن او
زایل کند صداع را که الم و وجع او در نهایت سختی باشد خواه مادهٔ
این علت در درون سر باشد یا آنکه در اصلاع سر بوده باشد البته زایل
کند مرزنگوش خوردن و بوئیدن و سعوط او با آب او را نافع و نطول او
صداعی که از ریاح غلیظ باشد زایل کرده اند شبت همچنین بابونه
صداع بارد را نفع کند مشک سعوط او با قلیلی از کافور و زعفران
صداعی که از سردی و تیزی بوده باشد زایل کند و مشک از جمله
دواهای مقوی دماغ است و باعث انتعاش قوت نفس و مفرح
او صداع بارد را نافع است سکبینج چون بیاشامند صداع بارد را
که از ریاح باشد تحلیل کند و سعوط او نیز همچنین بکار برند خلط بارد
که سبب صداع شود از بدن بیرون کند تخم شونیز گویند از بدبوی
خوردن و ضماد کردن او نیز همین نفع دارد و خیار شنبر خوردن
و ضماد کردن آن نیز همین نفع دهد گوشت با زخوردن او نیز

صداع

صداع بارده

طبیخ کلم نطول او بر سر همین حکم دارد نعناع عصاره وی نیم کوفته
او هر یک بر پیشانی و شقیقه طلا و ضماد کنند صداع اکانه و با برنج
گندم صداع بارد را ساکن گرداند صنوبر بیدستر چون بخورند یا ضماد
کنند یا بو کنند یا عطاس یا سعوط یا بخور فایده صداع بارد را
نافع باشد خولنجان خوردن یا ضماد کردن همین اثر بخشد دارچینی
دارچینی سلانی نیز خوردن و ضماد کردن چنین است نوشادر بوئیدن
ضماد کردن او نافع باشد بابونج خوردن و بوئیدن او نفع کند قند خوردن
ضماد کردن این چنین است جوز بوا خوردن او مثل افسنتین به
بخورند یا سر ببافند نفع کند قسط بخور زنند ضماد او نافع باشد صداع
بارد را بورق ضماد او هلیله کابلی خوردن او صداع بارد را
نفع کند سبب آنکه اسهال بلغم و سودا بسیار میکند محروره
چون با سرکه در روغن گل خمیر کنند و بر سر ضماد نمایند نافع صداع
بارد باشد زنجبیل پرورده با عسل و با شکر چون بخورند نافع است
و غیر پرورده او چون بر روغن چیزی سائیده بر سر ضماد کنند زایل

کند

کند حلتیت خوردن و ضماد کردن هر دو نافع است افیون خوردن
و بوئیدن و ضماد کردن مخ آلث ط مغز سر گوسفند محمد زکریا گوید چون
با روغن بنفشه سعوط کنند صداعی را که از نقصان دماغ باشد
زایل کند قثاء جوب شمشاد به تجربه رسیده که هرگاه خیسانند
و با ضماد بر سر ضماد کنند صداع بارد را زایل کند مومیائی بهترین
او معدنیست چون از و بمقدار حبه با روغن زیتون یا روغن بادام
شیرین سعوط کنند صداع بارد کهنه را مفید و همین مقدار را
با آب مرزنجوش سعوط نمایند همین نفع دهد و ماده خنث الطین
چون خاکستر چوب انجیر را با سرکه کهنه خمیر کرده بر پیشانی و شقیقه
ضماد نمایند نافع باشد صداعی را که از عقب خواب بهم رسیده باشد
تخم بنج انگشت چون بر سر ضماد کنند زایل کند شونیز نمایند
دانه را چون سحق کنند ضماد نمایند همین نفع دهد و چون یکشب
در سرکه بخیسانند و سحق کرده با روغن گل سعوط نمایند صداع
بارد را که مزمن بوده باشد زایل کند غالیه مداومت بر بوئیدن

او همین حکم دارد. با در مجموعه انرا ترنجان نیز گویند دوائیست
مبارک چون آب او اشامیده شود خام یا پخته آن ضماد کرده
شود بر سر صداع بارد را مفید است و با جمله از داروهائیست
که جمیع اقسام صداع را نافعست بالخاصیه چون کرم بیاشامند
صداع کرم را نیز زایل کند فوه او نامس چون بیاویزند بر کسی
که صداع بارد داشته باشد خلاصی یابد قضیب الثعلب در خواص
آمده که چون ذکر روباه را بر صاحب صداع بیاویزند نافع باشد ۲
حجر الجبه تعلیق او نیز چنین است حجر الیهود و علافقی گوید که حجر الیهود
انواع دارد او صغیر که در وسط خط باشد چون بر صاحب صداع
بیاویزند شفا یابد البته علت شقیقه المرا گوید که در یک شقیق سر
باشد و اسباب و علامات این الم چون اسباب و علامات
صداع باشد تا مالکن ماده شقیقه کمتر و خفیف تر از ماده
صداع باشد هرچه نافع باشد صداع حار و بارد را شقیقه حار
و بارد را نافع خواهد بود از جمله داروها که نافعست شقیقه بارد را

مرجان نیز همین خاصیت دارد و مشهور است که چون بر ... او چون ... بر صاحب صداع بیاویزند نافع باشد

اکر محرور ادنی

روغن است در شقیقه لوست چون سعوط کنند ففاح اذخر نطول
او و ضماد او بارد را نافع است عنبر قیراطی از روغن بنفشه سعوط
الم شقیقه بارد را نافع بود و در کتب خواص آورده اند که خوردن
عنبر و خائیدن چنانچه مصطکی را میخایند و بوئیدن و ضماد کردن
او همگی نافع شقیقه بارد باشد و همچنین است خوردن و ضماد کردن
زعفران نیز از این جمله است سلق چون اصل آن را معتصر کنند
و بکوبند و شیره گرفته سعوط کنند الم شقیقه بارد را دفع
کند قثاء الحمار چون اصل و برگ او نیکوب کرده و بسرکه کهنه
بجوشانند و ضماد کنند بر شقیقه مزمنه البته شفا یابد زبل حمام
بربری اگر با خردل و خرفه بکوبند و بر شقیقه مزمنه طلا کنند سودمند
بود و صداع بارد را نیز زایل کند غسل خیار شنبر آشامیدن
یا ضماد کردن نافع است الم شقیقه حار و بارد را مطلق و از جمله
چیزهای که نافع است شقیقه حار را شرط کردن جانب ما وقت
و مالیدن همان خون بر آن طرف نافع بود و بعضی حکمای قدیم گفته اند

که چون زخمه با روغن بنفشه بر جانب صحیح چکانند البته درد
شقیقه را زایل کند و اگر حنا را با سرکه بسیار ترش خمیر کنند
و در حمام بر شقیقه ضماد نمایند نافع بود و تمر هندی جالینوس گوید
که شربت آن و ضماد آن شقیقهٔ حاره را سودمند است بلوط
جالینوس گفته که حقنه بلوط چون بخورند یا ضماد کنند الم گرم
شقیقه را نافع باشد لؤلؤ کبیر فلاسفه گوید که چون او را حل
نمایند و سعوط کنند الم الشقیقه حار را دفع کند در دم عصارهٔ کشنیز تر
در بینی چکانند شقیقهٔ حار را زایل کند مداد چون بر شقیقه
طلا کنند سود دهد البته محمد ذکریا گوید که سرکه لعاب بیت ترش را
چون ممزوج سازند با نان و مداومت نمایند الم الشقیقه گرم را
نافع باشد و اگر سبب الم الشقیقه افراط در استفراغ باشد
چنانچه زنان دایم الحیض را بهم میرسد چون آرد گندم بروغن
بنفشه خمیر کنند و بطریق بر سر ضماد کنند و روغن بادام یا بنفشه
سعوط کنند و غذا از زردهٔ تخم مرغ نیم برشت یا از مغز نان گندم

ونشا

ونشاسته و مغز بادام شیرین یا گوشت بزغاله یا گوشت جوجهٔ مرغ
در شوربا بخورند نافع باشد آورده اند که از جمله چیزهایی که الم الشقیقه را
که عصب زایل کند مری الانسان است چون بیاویزند شفا یابد و حکما
گفته اند که غذای مناسب و نیکو صاحب درد شقیقه و صداع اعراض گرم
بایست که از گوشت خرگوش یا از گوشت دراج و گنجشک و جوجهٔ
مرغ و فاخته پخته باشد و میگویند که کشف زنده را شاخها بر کنند و از
هر یک شانه و از آن شاخ راست الم الشقیقه طرف راست بیاو
شانه کنند و از چپ طرف چپ را درد زایل کند ادویه که موجب
صداع و الشقیقه است و واجب است از آنها اجتناب بر کلی را که
او مصدع است لعاب بطر باشد و هم چنین است بادیان
او صداع آورد دیگر بذر الکحل خوردن آن وسدر را آورد و از این
قبیل است خردل و از جمله است خوردن او مصدع و مرارت خلقیه
مراری و بخارات ادویه باشد و همه را ضرری دماغ کند و خواص
دماغ را از استقامت طبیع اندازد و از این جهت است که ممنوع است

خوردن بعد او با غذیه مبخره رویه چون عدس و باقلا و ماهی و سیر
و امثال اینها و پیاز هم مثل سیر مضر است سیر خام و بجهت او
صداع آورد و موجب وسواس نیز گردد بجهت آنکه ابخره رویه بالا
به دماغ رساند صاحب زاد تخصیص خام آنها اشد ضرر است و همچنین
سیر رطب و خرما و مداومت بر آن موجب صداع شود بجهت
اخلاط رویه که از انها حاصل میشود و لیکن از رطب کمتر مگر جمعی که
ایشان را غذای عادی بوده باشد ضرر کمتر رساند مداومت سیر
کی نیز اگر دماغ ضعیف باشد بسیار رفع کند از انجمله است جرجیر
که مصدع است خوردن او جرجیر چون بسیار بخورند صداع آورد چون بخورند
جمیع حواس را اضطراب آرد و هم چنین خوردن توت و جلغوزه و حمات
و حلبه و تخم کتان و هیچ صداع آورد و سداب نیز از انجمله است خصوصا
مکرر خوردن و از اغذیه که موجب صداع و شقیقه است گوشت گاو تر
بجهت است خصوصا گردن و بالهای او هرچه موجب صداع میگردد
سبب الم شقیقه را نیز می باشد بجهت هرچه صداع را نافع است

او خورد
شقیقه

شقیقه را نیز نافع است سرسام حار را افرانیطس گویند و آن ورم گرم باشد
که در غشای رقیق که بر مغز سر چسبیده است یا در غشای غلیظ که با استخوان سر چسبیده است
یا در نفس دماغ باشد یا آنکه این ورم در درونهای اینها بهم رسیده باشد چون یک
غشا یا مغز یا هر دو غشا یا در جمیع و سبب این علت خون باشد یا صفرا و علامت
خون سطبری و پری رگها و بزرگی نبض است و رقت بول و سنگینی با صداع باشد
و اختلاط عقل و گفتگوهای بیهوده و سرخی چشم و درون دهان و اماس آن است
از چشم و تب لازم است بسیار باشد که خون از بینی آید و اگر آن خون ابخره
سیاه باشد دلالت بر مرگ کند و علامت صفرا سنگینی نیز باشد بلکه شدت
حرارت و بیخوابی و تب حاد و درد چشم و درد زبان زرد باشد چنانچه این
علت خشمناک و بدخلق و هذیان گوید بسیار و اضطراب بسیار در خواب کند
و ابر کو باشد علاج از جمله مسهلات و سرکه و حقنه و حجامت که پیش از اجابت
روز داده اند که مفید است نیلوفر بوئیدن و نطول کردن و
شربت او خوردن جهت نافع باشد و دهن صفرا و برآن همچنین است اینها
بنفشه و کافور و گل سرخ و کدو و مانند تر در که بیدیا آن مبدن اکدی

مشوی و انار ترش و شیر بلخی چون اب انرا بیاشامند نافع باشد چون اورا
با اب انار مذکور بیاشامند سرسام دموی را نافع باشد چون اورا با اب انار مذکور
بیاشامند سرسام دموی را نافع باشد خیار اب اورا بوزن چهار وقیه با ده وقیه
شیره تخم خرفه و نصف درم طباشیر با یده اشامند نافع باشد سرسام حار را
بروغن گل اب جو حقنه کنند و بدین علت کثیر النفع صفت [illegible] که بکنند
جو مقشر نیم کوفته [illegible] درم بنفشه خشک ۵ درم سپستان ۳۰ درم عناب
۲۰ عدد و جمیع را در ۳ رطل اب بجوشانند تا بیک رطل رسد پس صاف
۱۴ مثقال
کرده حل کنند در ان مقدار [illegible] درم مغز خیار شنبر و صاف نموده اضافه
۱۸ [illegible]
نمایند یک وقیه روغن بنفشه و بادام و [illegible] ده [illegible] حقنه
[illegible] مثقال [illegible]
کنند جمیع مواد حاره که در سر باشد دفع کند احتیاج چون از اب ان
با فلوس خیار شنبر لعوق سازند و بیاشامند و از عقب ان حقنه کنند
بغایت نافع باشد سرسام حار را و بجهت اسهال ترنجبین و خیار شنبر و تمر
هندی هر یک بقدر حاجت بجوشانند و بدست بمالند و روغن [illegible]
نیم گرم بیاشامند شراب بنفشه چون با اب انار ترش بیاشامند

سرسام صفرا

سرسام صفرا و غیرا نافع باشد و بهای نفع دهد شربت دروه مکرر با سکنجبین
و شراب خشخاش نیز نافع است سرسام گرم را و چون منوم است بدین
سبب نیز نافع باشد صفت ساختن او بگیرند خشخاش با پوست و بقدر [illegible]
برابر او اب بر سر او کنند و با آتش نرم بجوشانند تا مهرا شود و بدست
بمالند و صاف کنند و بهر رطل ۲ وقیه لعاب بذر قطونا و ۱۰ وقیه
شکر طبرزد اضافه نموده با آتش نرم بجوشانند تا بقوام اورند و سرد
کرده مقدار نصف وقیه بیاشامند و اگر خواهند که قوت او زیاده شود
هر رطلی یک وقیه شیره کاهو نیز اضافه نموده بقوام اورند انبه خواب
اورد و ماده سرسام گرم را نیز تنضیج دهد [illegible] ماده سرسام را از
[illegible] ادرار [illegible] در غذاهایی که مناسبت صاحب سرسام صفرا و غیرا [illegible]
و اسفناج و قطف [illegible] لیکن جمیع این غذاها باید که بجو مقشر پخته شود و نیز از
اغذیه مناسب کعک [illegible] و مغز بادام مقشر خاصه در جایی که قوت
مریض ضعیف باشد و انتهای مرض بعید و خواهند که تقویت [illegible]
کنند جالینوس و بعضی اطبا تجربه کرده اند که کعک [illegible] با [illegible] و قند بخورند

غذاهای مناسب
صاحب سرسام

یا باب الوجه یا باب الرساوه یا قند بخورند خصوص در جای که تره فوه
باشد و انتهار و بعض فریب جایز است اکتفا بماء الشعیر و جلاب
و اگر دیر نشد حقنه باشد شیافه که از خطمی سفید و دیره ارزنه ساخته
ساخته باشند نافع است خصوص ماده حار را و ابن جمیع میگوید که چون
خرقه تر کنند بروغن گل و سرکه و گلاب چنانچه جمیع را در پیاله کنند
و مخلوط سازند و خرقه را بدان تر کنند و بر سر نهند ابته بکار آمد که
٢ منفعت عظیم و دماغ سود منع کند هر گاه عسر البول بهم رسد مثانه را ریش شود
باید که در روغن بابونه جوشیده باشد بسی عمل کنند و بمالد مثانه ریش شد
بول کرده شود فیشا غورس علیمی سوداوی بیونانی بر سر با سوکویند
که ماده علیمی با سودا باشد و بتازی فیشا غورس قسما برا کویند از جمله علت نهبا
بلغم سکنجبین بر هر صداع خفیف و حرارت سکنجبین و سفیده زبان و زیره
چشم و دهن در خلط عقل و کامیع در حرکت و از علت نهبا سودا
زیاده نیست اوز ربیع و سکاه تب در بعضی ایام و حبس بول بسبب سیلان
که لازم این مرض است ٣ از جمله داروهای مفرده که نافع شرغیس باشد عاقر

چوب آنچه اگر باشد بهتر داکر تعوال کنه مثانه ارمی را

ورقا است خوردن و قیء کردن بر سر بطیخ خردل چون قیء کنند بر سر غذا
را این و چون باعسل ممزوج کنند و قیء کنند شفا عاجل یابد و چون بریقی
در خانه روشن مسکی سازد نفع تام دهد ابارج فیقرا چون با مریقی
را غرغره فرمایند خلاصی یابد از علت صفت غرغره که سونند یاد و صاحب
این علت را حاشا در زفا و بونه و سعتر و عفص با عسل و اگر جمیع میسر
نشود بهم شود با عسل غرغره کنند نافع باشد صفت مطبوخ که درین علت
نافع است یکدرم ابارج فیقرا و ربع درم شحم حنظل و ثلث درم
نمک و دانگی مصطکی حب سازند و بیاشامند علت رابع کتف قلوبی
و جالینوس از طب گفته اند که بعید غذا ها و درین علت شخص غسل آب
نخود با ماء الشعیر است و باید که منع کند بخوره برودت را از دماغ و بابدان
و لبنی بازدها و ساهها و از جمله داروها که نافعست شرغیس سوداوی را
بابونه است چون بجوشانند و آب آن را بر سر ریزند نافع باشد
در منفعت ابن رهام و جالینوس میگوید که مسهلات سودا از حقنه ها
و حبها و مطبوخات که از نجیته نشن سودا نقیع عظیم بماء الشعیر

با سکنجبین سودمند باشد وگاهی که عارض شود صاحب این علت کرنفتا بول
ایا که دو بابونه پخته باشند بر پشت عانه او بر بزند و بر روغن بنفشه
روغن بابونه چرب کنند شفا یابد فساد الذهن و نسیان چون این
علت در کمال ظهور است احتیاج بتعریف نیست اکثر اوقات از برودت
میباشد بنابران داروهای حار بود که نافع مشهورات دیگر بعضی دو وج
اگر بزرگ باشد خوردن او نافع … نسیانست و قوت مفکره و حافظه را
زیاد کند ارسطاطالیس و جمعی کثیر از حکما بر آنند که اگر هر روز قدری وج
شکر خورد ابله و کاهل را زیاده کند اگر بکوبند قدری از وج در روغن … آن
کنند بحدی که روغن تیزاب باشد و چهل روز در میان جو گذارند و بعد از
آن هر روز اندکی از آن وج بخورند ابله نسیان را زایل کند و بر قوت
حافظه و عاقله بیفزاید خردل چون با آب خمیر کند و موضع قوت حافظه و
… و برانوضع ضماد کنند حافظه را زیاد کنند و نسیان را زایل کنند
مصطکی چون بخایند بطریقی که … حافظه را زیاد کند و نسیان را
زایل … چون … نسیان را زایل کند و حکما اتفاق کرده اند

مر آنکه هر یکی از این … کور میشود چون … آید و … حواس
… با زنجبیل … سفید و آنچه پرورده و غیر آن … بالقند و بلیله
سیاه و بلیله و بلیله پرورده باعنبر پرورده و … و زنجبیل مربا و عنبر
مربا و … چون بخورند نسیان را زایل کند و بر حافظه و عاقله افزاید و در خاصیت
دیگر هم باشد که حواس باطنی و ظاهری زیاده کند … اوراد شیر بز
بجوشانند و بخورند همین … که این کار چون بیاشامند نسیان …
از … را از … در روغن گاو … باعث حدت ذهن گرده …
مداومت … همین حکم دارد مغز بادام … چون بخورند …
… زیاد کند و قوت او دهد و چون با شکر خورند نافع نسیان باشد …
… مداومت آن نیز موجب حدت ذهن و ذکاوت … حافظه
نقل … حدت ذهن و رفع نسیان کرده اند …
… کرده … خطب … جمیع … ملحوظ
نموده … از آن … بخورد …
… حکما … جمیع … حفظ صحت …

معجون حضرت رسالت ... خوانند

حکیمی از روم و حکیمی از عرب و حکیمی از هند و حکیمی از فارس طلب نمود تا از آن جمله در جواب

گفت ترکیب اطبا بالحکمت حافظ حب الرشاد را چون هر صباح بیاشامند جمیع امراض

را نافع و حفظ صحت کند دیگری گفت که اگر هر صباح سه پیاله آب گرم خورند

همین فایده کند دیگری گفت هر صباح هلیله بخورند همین نفع کند دیگری خنده

زد و گفت سبب پرسید گفت هر یک از اینها مقدور است و در ... الله

آنکه تا گرسنه نشود طعام نخورند و هنوز میل باقی باشد دست بکشند سر همه

دواها اینست در حفظ صحت حکما گفتند چنین است که گفت

نزا جبری باید که مداومت آن منافع بسیار حاصل شود ارسطو در جواب

گفت که بخورند مویز ... چون هر صباح مقدار ربع توله مویز دانه برون

کرده بخورند قوت حافظه زیاده کند و جمیع قویها و حواس و ...

باشد و جالینوس دجاج مداومت بکوبند مرغ و مرغ آن تقویت

حواس و بر عقل افزاید و ... دماغ باشد ابریشم خورند چون آن

را شاییدن آنکه که درد ابریشم پخته باشند همین حکم دارد ...

در کتب خواص آمده که مداومت به پوشیدن نماید روز ...

باشد نیز او مجرب است مالیخولیا و عشق و ... معنی

بالجمله را خروج اوج نفسانی از مجرای طبیعی گفته اند و اسباب

آن افراط اخلاطست و عشق نزد بقراط طبیعت که در قلب جمع

شود و ماده از حرم باشند و هر چند زاید شود قلق و اضطراب در

صاحبش زیاده گردد و نزد ارسطو عشق عبارت از کوری حس است

از ادراک عیوب معشوق و نزد شیخ الرئیس مرضی است که عارض ...

... معطله می شود و سبب این علت زیادتی فکر در یکی شبیها حسنی

مجرب است و سبب عشق نیز اخلاط سوخته است فساد در عرض ...

دارد باید که چون عارض شود تخیل او صحیح نباشد و سبب این علت

نیز سوداوی باشد علاج از جمله داروهای مفرد که مفید است این امراض

را افتیمون چون او را استعمال نمایند بهره و صفی که باشد خواه ...

و خواه مطبوخ و خواه حب آن و چون با زبیب بیاشامند و آب ...

او را بخورند مالیخولیا اقوی باشد و خاصه آنچه از شراب ... رسیده

باشد و اگر با شیر گوسفند یا گاو بخورند همین منفعت دید کند و اگر

با افتیمون مسهل کند تقویه معده کند و دماغ مالیخولیا افزون باشد
بسفایج چون بیاشامند مقدار ۲ درم و نیم با نصف اوزن با مقدار
چهار مثقال و نیم فلوس خیار شنبر نافع مالیخولیا باشد و بسفایج و بنفشه
دوائیست که چون بیاشامند اخلاط سرد او برا زایل کند و همچنین
منفعت بخشد بداوئیت با اسطوخودوس در زایل کردن مالیخولیا
و برای قیاس است استعمال حجر قوطی و هلیله کابلی چون افتیمون
را بپزند نیکو اندک با هلیله کابلی خواه پرورده خواه غیر
پرورده مداومت نمایند اخلاط سودا و برا نفع کند مالیخولیا را
اوعن که و صاحب مالیخولیا را اکثر مریض باشند بسودای دماغ و ...
چون در بینی چکانند و بر سر ابریزند تحلیل سودا کند قرنقل آن میدان
او تقویت جمیع حواس کند و بدین زایل گرداند فرح سودا را
ماء الجبن چون بیاشامند هر گاه درو تخم معصفر و افتیمون
سوده نیز باشند نافع بود مالیخولیا را دانستن میدان شیر
با شکر و با نان گندم سفید خوردن نافع مالیخولیا است لعوب

شک آن میدان او نیز نافع جمیع امراض سودا است باشند و همچنین
منفعت دارد همچنان او حرمل از جمله خواص اینست که چون
بیاشامند مرض عشق را زایل کند بیل صابغ چون بیاشامند بقدر
چهار جو ارزوی با آب عسل کرده مرض عشق را زایل کند رخام مقابر
بر سنگ سفیدی که در مقابر میباشند و تواریخ اموات نوشته
که اگر آنرا آب بندند باسم معشوق و باسم عاشق دهند بخیر
عاشق عشق از و زایل شود و در تذکره سویدی مذکور است
که چون شاخ بره بر بندند آزار عاشق بندند بجای آنکه او خبر داشته
باشد عشق او برود و سوداکی ملکی چون بیاشامند سر علاء الدین دو
سودا را زایل شود و افتیمون و بادرنجبویه هر یک از اینها مزیل
سودا اند کز بره نیز چون بیاشامند سودای که از حرارت
باشد سرد دهد کاه و زبان لعوب نافع است خوردن و آب میدان
است او فی دو دهن صفرا و برا و سودا و برا غذای صاحب
این علت های سفید باجات که از گوشتهای لطیف پخته باشند

بلغمی باشد مثل شیربرنج و فرنی و بره و مانند آن اگر تجنب ضرورت
نوساله نازک باشد ماده قصوری ندارد و گوشت بره که شیر خواره
نباشد برزنشوانده بود بره یک ساله را منافع زیاده است و زرده تخم نیم برشت
بهترین اغذیه است و از حبوبات ماش و نخود در مرقهای مذکور
خوردن مناسب است و از بقولات کشنیز و کدو و اسفناج و خبازی
و خرفه و بقله یمانی و کاهو مناسب است و از فواکه مجوز ده انگور
و انجیر و مویز دانه بیرون کرده و مغز بادام شیرین بغایت نفع کند
و آنچه از آرد سکرده مانند آن سازند سود دهد و نیز اوی طبیب گوید
که نان گندم سفید باشد و خمیر و نمک بیعده با اسفیداج خورند
که از گوشت بره یک ساله باشد نافع باشد و او مرطوب طبیعت
مره سودا باشند و حکما گفته اند که واجب است آدمی را چیزهائی
که موجب عشق و فساد ذهن دارد یا خلط سودا گردد
بسیار چنانچه در طب قدیم مکتوب است که چون طعامها را بر کسی بسیار دهند
احداث عشق کند و چون کنند بسیار خورند مورث وسواس

و فساد ذهن

و فساد ذهن کرده و خوردن گوشتهای غلیظ چون گوشت گاو و
و گاومیش و امثال این مورث علل سوداوی باشند سدر و دوار
سدر علتی را گویند که چون برخیزد از رهی چشمهای او تاریک گردد
چنانچه هیچ نبیند که بیفتد و دوار علتی را گویند که خیال کند
که جمیع چیزهای که در حوالی او باشند همه میگردند و اسباب علت
دوار و سدر یا خلط حار است که خون یا صفرا باشد یا خلط بارد که بلغم
و سودا است علامت حار تاریکی چشم و گشتن سر و چیزها که در نظر نماید
و خیالات سرخ یا زرد در نظر آید بخلاف بلغم و سودا که آن خیالات الوان
نباشد علاج ادویه های مفرده که بسیار نفع دارد در این علت
لیمونات آب سیب بیاشامند نافع علت ناشی از صفرائی
را و شراب لیمو نیز خوب است کشنیز خشک تخم او چون بسایند
و مخلوط سازند مثل ادرک ابیض و دهن خشک او در هر روز
دو مثقال با یک قدح شربت گل و با آب سرد مخلوط ساخته بیاشامند
جمیع علتها که از معده متصاعد شود و دماغ منع کند دوار

سدر را ابن زهر و بعضی گفته اند که چون تخم کشنیز در خل یک شبانه روز
بخیسانند و در سایه خشک کنند با آتش نرم بو دهند و مقدار
دو مثقال از آن بسایند و با هم وزن او شکر سه روز بخورند رفع دوار و
سدر کند شاه تره آش مبدل داغ سدر است و لقوات گفته
که آش مبدل آب عنصل سدر و دوار سوداوی و بلغمی نافع است
و قی کردن با آب ترب سدر بلغمی را مفید باشد و شربت ریباج
فیقرا و باقی ایارجات بجهت سدر و دوار نافع باشد و آب
دوار را نفع کند اغذیه که درین علت نافع است و اغذیه که
بجهت صرع نافع است و مذکور میشود از چیزهایی که در علت سدر
و دوار اجتناب باید کرد خوردن لوبیا و جرجیر و باقلا
و کراث و بادنجان و گاو و گوسفند و مانند اینها که مورث سدر
و دوار و خواب های پریشان باشد و مشهور است میان اطبا که
علاج اصلاح ردیه بد دوای جند بیدستر باید کرد مثل [illegible]
[illegible] بوزن ۲ حبه چو یکی انگشتر [illegible] خواب پریشان نه بیند

و از دفع خواب این [illegible] همین خاصیت دارد حجر [illegible] و زر
خالص را تعلیق نمایند دفع خواب پریشان کند و همچنین بخور [illegible]
که بقلة الحمقا نیز چون بر زیر سر گذارند دفع خواب پریشان کند
کابوس [illegible] گویند که کسی خیال کند که در خواب چیزی ثقیل بر وی افتاده
بر سینه که نفس تنگ شود و قطع آواز و حرکت نیز شود و اگر سبب این
علت حرارت باشد علامت خون و صفرا ظاهر گردد و اگر سبب
برودت باشد علامت سودا و بلغم ظاهر گردد علاج از داروهای
مفرده که نافعست این علت را حب الغار مقدار ۲ درم
از و بخورند شفا یابند و مداومت با اطریفل کابوس را زایل کند
افتیمون حکما گویند که افتیمون را چون بجوشانند و آب
بیاشامند نافع این علت و تقویت معده کند و همچنین [illegible]
[illegible] هر گاه آب جوش [illegible] او را بیاشامند و اگر با آب
غرغره کند نیز نفع کند [illegible] نیز چون [illegible] سعوط کنند و با آب
او غرغره نیز همین حکم دارد و ارسطاطالیس گفته که علت [illegible]

معجون بلادر
قاقله ۲ درم
مصطکی ۳ درم

اگر رو معالجه کنند بصبر اکامعده واین داروییه اید که کابرس

معده صرع داور صیت که از بخارات اخلاط ردیه که

بدماغ متصاعد میشود ودر دماغ سده میکنند حادث میشود

وگاه از زیادتی خون نیز میباشد ودر صورت که از خون باشد

فصد یا حجامت بایها باید کرد و محمد ذکریا گوید که کابوس علامتی

کسی شود که فی ودرمعده ومعده او باشد وجمعی که استعمال

مسکرات کنند اینها نیز واقع شود رفس حکیم گوید که

ایاره سنا فیقرا نفع این علت را واطبا میگویند که ایاره فیقرا

وحب اصطمخیقون که صفتش اینست نیز در این علت نافع است حزبق

سیاه یکدرم وشحم حنظل ده ربع درم افتیمون نصف درم کوفته وبیخته

شربتی یکدرم باشد یا بقدر قوت بقراط گفته که از دواهای

جلیل القدر وکثیر النفعه در این علت خوردن داش میدان

بادرنجبویه است واطبا میگویند که فادانیا مجرب میباشد

چون بقدر پانزده حبه از حب او خورده شود از جمیع اسباب

بالشراب

بالشراب بالیقراطون یا شراب انگور نافع باشد در این علت

از چیزهائی که مورث این علت است باید اجتناب نمود و چیزهائی

که در اعلام ردیه مذکور شد باید از آنها اجتناب نمود و اغذیه

که در این علت سود مندست فروج و کبک و تذرو است و چیزی

پخته شود با دارچینی و مصطکی بخورد و مرق اینها مفید است و کباب

این لحوم نیز سود مند است صرع حقی گویند که چون عارض شود مانع اعضا

گردد از حس و حرکت اختیاری چنانچه در حال بر زمین افتد و

سبب این علت اگر خون باشد علامت آن سرخی رو و چشم و

لکنت زبان واختلاط عقل ونسیان و حرارت لمس و قبل

از حدوث این علت علامات ظاهر باشد و اگر از صفرا باشد

علامت مذکوره باشد با زردی روی و این مادر کم میباشد

و اگر از بلغم باشد علامت آنست که چون علت حادث

شود کف بدهن آید و دهن ترشی و زبان لعاب سنگین

گردد و نسیان غالب شود و اگر از سودا باشد علامت آن

سبب اوی وقلت کلام و ایادتی در سکون باشد علاج ادویهٔ
مفرده که درین علت نافع است بعد از فصد در حالی که خون غالب
باشد اباره فیقرا است چون فصد قیفال کنند صاحب این
این علت بدهند از مطبوخ هلیله کابلی وزود و اگر قوت و ماده
علت هر دو قوی باشد هر دو قیفال بگشایند و بعد از شقیقه سر
و دماغ گشنیز تر و خشک و خوردن در طعام و بر سر ضماد کردن نافع
باشد صرع دموی و صفراوی را و منع بخارات از معده بدماغ
کند دهن الورد و روغن گل است که ممزوج کنند و خرقه کتان باو
تر کنند و بر سر صاحب صرع دموی و صفراوی نهند سود دارد
و منع بخارات از سر بکند اوسطوخودوس چون مداومت
کنند و سفوف او یا بابی که در و پخته باشند و بعضی از اطبا
گفته اند که شراب اوسطوخودوس را چون بقبیلی از عاقرقرحا
و قلیلی سکنجبین صاحب صرع بیاشامند که علت از و برود
باشد منفعت تمام باید افتیمون چون بیاشامند صرع را

نافع

دهد روغن یاسمین چون سعوط کنند صرع عرا نافع باشد روغن
فندق نیز همین نفع بخشد روغن آخر این روغنست مشهور و
منفعت بسیار در هر علت دارد داگر بچکانند در بینی مصروع
شفا یابد خروشی مغز سر خروس سفید افرق از خواص
اوآنست که چون سعوط کنند صاحب صرع را نافع باشد
وز دفس حکیم گوید که چون طلا کنند داخل بینی طفل را که ام الصبیان
عارض شده باشد نفع دهد و گفته اند که بخور خنک را که بابت
کرم بیاشت منه صرع صبیان را نافع باشد زراوند مدحرج
چون بیاشت منه صرع را نفع دهد زرد تر دبیج تمید واکثر اطبا
گفته که چون با آن بخور کنند یا تعلیق یا بنوشند قبل از عارض
شدن علت صرع منع حدوث افکنند قاذزهر سویدی گوید
که در کتب خواص آمده که چون قاذزهر معدنی را تعلیق کنند
بر طفل ایمن از ین علت باشد و بر مصروعی تعلیق او نافع
باشد حجر الماس نیز همین حکم دارد حجر یاقوت چون بپوشند

نیز همی

نیز همین نفع کند و با خود صغیر و کبیر دارند که گرد تو نشنجر یاقوت را
نافعست در منفعت مهندس گوید که چوب سواک اراک را
با طفل داشتن محفوظ ماند زداد از صرع حجر عقاب
چون بر بندد و بر عضوی که ماده صرع از و بدماغ رسد طلا کنند
سود کند وضاد و تعلیق آن نیز همین حکم دارد حجر ابرشیم گوید
چون بسایند و بریزند که علتش نه کت معده باشد شفا یابد قیقنا
جالینوس گوید چون او را با عسل بیاشامند صرع را زایل کند
و تعلیق آن بر طفل مانع حدوث صرع گردد و اگر مصروع
بود زایل گرداند زبل فاخته چنین مشهور است که بر طفلی که شبها
مصروع گردد بسایند و بریزند از ین علت نجات یابد حجر قرمی
بولس گوید که حجر لیست سیاه رنگ که در نهر صقلیه میباشد
چون آب بر او ریزند روشن شود و روغن زیت بر او بریزند
آتش فرو نشیند و چون بر مصروع تعلیق نمایند شفا یابد
حلتیت چون با سکنجبین بیاشامند مرجب شفاست این

علت نافع گفته که حب بان را چون بخوانند از مرض صرع
خلاصی یابند حرمل چون یکمن از وی در سی رطل آب بجوش کنند
با آتش نرم تا بیست رطل کم شود و ده رطل بماند و مصروع بر صبح
از آن ده درم بیاشامد شفا یابد مشک نزد اطبا مشهور است
که مشک دوائی عجب است در تقویت قلب و زایل کردن صرع
کندش چون لب بندد در خرقه کرده تا بساعت غش مصروع
ببوید خلاصی یابد لسان الحمل چون بقدر یکجو از وی با آب برگ کشنیز
حل کنند و سعوط نمایند مصروع شفا یابد و چون نطول کنند
صاحب مصروع سر او را با آبی که مرزنگوش در وی جوشیده
باشد نجات یابد و اگر قطور هم کنند منفعت یابند ابهره
کرک ۲ حبه مشک چون در او حل کنند و مصروع را در بینی
سعوط کنند نجات یابد عاقرقرحا جمهور اطبا برآنند که
چون لب بندد و بعض خبر کنند و هر صباح بقدر قوت مریض با قند
از آب گرم بیاشامد از صرع نجات یابد سلق عصاره

مشهور مقوی اطبا که بمقدار [illegible]
دو قیراط [illegible]

اورا

اورا چون مکرر در بینی مصروع چکانند که علت او از حدوث
اجتماع اخلاط لزجه باشد شفا یابد سذاب آش میدن او نافع است
این علت را سکبینج چون بیاشامند و سعوط نمایند صرع را زایل
کند فودنجما چون بیاشامند صرع بلغمی را نفع کند زراوند بهترین
ادویه باشد چون بیاشامند صرع بلغمی را و صرعی که از بخارات
اخلاط حادث شده باشد زایل کند قنطریون دقیق عصاره
اورا چون بیاشامند دفع صرع اقوی از جرم او باشد بسبب آنکه
منقی دماغ باشد تربد چون مقدار ۳ درم از وی با ۳ درم بورق
هلیله کابلی بیاشامند بغایت نافع باشد صرع را ابنی نیکو عقد است
مصروع را خردل چون با آب بندد در خرقه کرده بیشین بینی مصروع
حرکت دهند عطسه آرد و مصروع بهوش آید و همت دار کنت خواهی
آمده که چون زر خالص را بیاویزند بر کسی که قرع و صرع داشته باشد
دیگر او را حادث نشود و مجرب است عاقر قرحا مقدار سه
او با سکنجبین بیاشامند نافع باشد غالیه بوئیدن او

[illegible] کنند [illegible]
[illegible] از صرع او را زایل

نیز نافعست عاقر چون بپاشند بمغز صرعدار را در وقتیکه بیخود شده
باشد بحال آید خربق استعمال داده صرع کند چون بپاشند سداب
صرع را زایل کند چون بپاشند و اگر با آب ورق او ناف اطفال را
کند صرع ام الصبیان را که عارض اطفال میشود زایل کند سیر دیودار
مشهور است که در دفع علت صرع چون بپاشند عدیل ندارد
حمل جالینوس گوید که مغز سر بره چون خشک کنند و در سر هر ماه و نیمه
هر ماه بکسر که بپاشند از علت صرع نفع باشد و جمعی کثیر از اطبا گفته اند
که چون خون بره خشک کنند و بکوبند و با شراب بپاشند صرع را نافع
باشد و مثل اوست جماع در ازاله خولنی ز جالینوس گوید که اگر صاحب صرع
سفیداب را درم از وبر صاحب مداومت نماید از صرع خلاصی یابد موی سر
آدمی را چون بسوزانند و سوخته او را اگر ببویانند صرع را شفا یابد دهن
جالینوس و دیگر اطبا بر آنند که آن میدان روغن عباس صرع را نفعست
شاه‌سپرم چون بپاشند نافع باشد فرو آن میدان آن با عسل نافعست
این علت را و تعلیق او بر مصروع نفع بخشد حجر صرع تعلیق او موجب ابتنی

از جو ور

از صرع است و باید اجتناب نمود از موجبات علت شش کرفس بستانی اگر زن
شیرده بخورد طفل او مصروع گردد و اگر در شکم داشته باشد جنین متولد شود بصرع
گرفتار گردد دیگر بباید دانست صرع دفع عقل است و باید که صاحب این علت
احتراز کند از افراط در استعمال مبردات و از اماکنی که پر از رطوبت و انعطار و از آواز
سخت و از شمال و جنوب بیکبار آید و از صداهای هولناک چون آواز طبل و رعد و از
الم و عوارض نفسانی و از آنچه تولید کند مولد سودا و بخارات باشد چون خوردن
عدس و آش میدان چیزهای غلیظ سکته عنقری گویند چون حادث شود بیچ حس حرکت
انسان را نماند بنوعی که نفس او نیز محسوس نشود و اکثر علامات موت در او
ظاهر شود و اسباب این علت ورم باشد در مقدم دماغ که مانع حس و حرکت حادث شده باشد
یا خلطی بلغمی یا سودا و منسدد شدن مجاری حس و حرکت در مجاری سر دماغ
بسبب زیادتی خون یا بلغم یا سودا و از علامات دموی سطبر علامت ازدیاد
در رگهای سر و تب باشد و از علامات ورم بلغمی سفیدی چشم و درد و ثقل و تیرگی
و دهن یا سفیدی زبان و تب خفیف باشد علامات بلغم باشد و از علامات
سودا در جمیع علامات بلغمی باشد یا عدم تب علاج ... و زرد و اما مفرد

و معالجات که در سکته نافع است اگر سبب خون باشد بعد از فصد قیفال
هر دو و دواج و حجامت ساق و فصد صافن و نرم کردن شکم بحقنه مناسب
در باشد و قرص بنفشه با شراب بنفشه اگر وجع باشد ماء الجبن و شراب
عناب و ماء الشعیر بلکه مناسبت نافع است صفوف عظیم سکته حقنه مسکوت بنفشه و
عناب و شیره و حمص مقشر و آب شیر در دهن بنفشه و شراب خشخاش و اگر ماده
غلیظ باشد مطبوخ تعلیت خیارشنبر اضافه مذکورات باشد و اراده مفرده که ماده
بارد و را نافعست شحم الحنظل است چون بیا باشند و دیگر عقلت باز نیخ
و شربه دنیا و دیه که مناسب ماده بارد باشد او در حقنه کنند و اگر در ایام صحت
ماء العسل با عرق ادویات سند سکته عارض نشود و حقنه باب سیلق و بوره
ارمنی نافع است تمام در ماده بارده دارد و بعضی بسید سعوط نمودن نیز نافع است سکته و
و سعوط به کیک نیز چنین است و سعوط فرفیون نیز سعد بتو را فستنین چون مانند
نافع باشد کبریت چون نقد رعد باب مرزنجوش و آب سیلق در دهن باد
تلخ حل کنند و صاحب سکته سعوط کنند شفا یابد در ساعت اظفار الطیب
چون بخور کنند همین مسکوت شفا یابد عاقبه نیز چنین است مسک بر تنهایی یا با جا

جوز و کوکر ...

چون دیگر مسکوت سعوط کنند شفا یابد جند بید ستر آب معدن با ماء العسل و بادرنج
زیت در بینی چکانیدن و بر سر ریختن مالیدن خشک ادرار انفخ کردن
محکم نافع سکته باشد و اطبا گویند که بخور کردن او با روغن زیت بر جگر طلا
کردن نفع تمام دارد و اشرج نوشت او چون بکوبانند و با آب او نطول کنند
ریختن خلاص یابد صعتر و فودنج و دوج و اکلیل الملک و شداب و حاشا و بر
نجاسف هر یک از اینها را که نطول کنند مسکوت شفا یابد جند بید ستر و اتحاد
آن بر سر صاحب سکته موجب شفا اوست مرزنجوش چون بسوزانند
دیگر رسوخه او مسکوت ببویانند خلاص یابد خوردن تریاق فاروق و سمر ما
و شبابار در دفع سکته اثر تمام دارد ابیاره فیقرا با روغن ترس حلتیت مقدار است
که اگر هر روز مقدار باقلی خورده شود بهترین دوا است مسکوت را ابتن خواه اگر
بطبیخ یا نخواه مسکوت را حقنه کنند یا باب عسل مسکوت شفا یابد این چنین است
غاریقون و سقمونیا اگر با آنها حقنه نمایند همان حکم دارد حمام چون غذا
مسکوت از کبوتر بچه سازند خایه خشک سرد کردن از دی و در باشد و باقیرا
بخور در سرخ بیرون نمایند همین حکم دارد فرفیون با نشست مصطکی اگر شود.

و مرق انزا نجوزد سکوت دهند بری شود مجرب کفته اند که کبوتر
بچون نگاه دارند در خانه حرارت غریزی زیاد کرداند و اهل انخانه
از حدوث سکته ایمن باشند جالینوس کفته که بهترین چیزها که موجب
سکته میکردد فطر است **فالج واسترخا عضو باشد** که چون حادث شود
شق از بدن بجهت بطلان حس کردد بسبب میل عصب از مبدا کی بی
بسبب برودت و رطوبتی که در مبدا عصب حادث شود **علاج** از
داروهای مفرده که درین علت مفید است افتیمون است چون مداومت
نمایند بشرب او فالج را زایل کرداند اشق مقدار دو درم ازو بیاشامند
نافع باشند و باضافه ایاره لوغاذیا قوت او در دفع علت زیاده کردد
تربد دماغ را از بلغم پاک کرداند و فالج و استرخا را نافع باشد چون
بیاشامند روغن حب الصنوبر الکبار چون تدهین کنند مبدا عصب جانب
علت فالج واسترخا را شفا یابد بندق هندی چون بیاشامند سودمند
بود امراض عصبی را و تقویت کند عاقرقرحا چون سحق کنند و در روغن
زیت بجوشانند و بدن مفلوج و استرخی را تمریخ کنند شفا یابد بلادر چون

عسل بلادر

عسل بلادر بقدر نصف درم با روغن جوز بخورد منفعت بسیار دارد
در دفع فالج که مهرهای کردن بطرفی میل کرده باشد خصوصا بجانب
خلف حلتیت ابند و اکثر النفع است در دفع انضباب اکر مستعد
او بیاشامند چون مثقالی ازو در شیر حل کرده بلع نمایند فالج
صعب را نافع باشد دارو فلفل و درونج و زرنباد هریک ازینها چون
با عسل بیاشامند نافع فالج باشند نفطه سیاه خوردن و مالیدن خصوصا
فالجی که حس و حرکت برده و زایل شده باشد نفع کند و اکر وجع باد
باشد او را نیز برطرف سازد خردل از جمله داروهای کثیر النفع است
امراض عصبی چون مقدار یکمثقال ازو با ماء العسل بیاشامند ارده
حبه او تا پانزده حبه مسهل بلغم و فالج و استرخا را نافع و مقوی اعصاب
و روغن او چون بیاشامند اعصاب و دماغ را از بلغم لزج پاک کند
عنبر در و منافع بسیار است خوردن و ضماد کردن و طلا کردن و بوئیدن
و سعوط نمودن و خاییدن هریک باشد در دفع فالج و استرخا را و امراض
دماغی بلغمی را نافع باشد مسک چون سعوط کنند با داروها دفع فالج

و نقبه دماغ مفلوج کند و اگر یکی از روغنهای که مذکور شد
طلا بر مهرهای گردن و پشت مفلوج و محذور شفا یابد فلفل بسیار
چون بپزند و در روغن زیت بجوشانند و بر مبادی اعصاب
مفلوج طلا کنند نافع باشد جمیع امراض بارده را و نظیر او درین علل
چیزی نیست سر دیوار شیخ الرئیس گوید که هیچ دوا بهتر
از زیت در دفع فالج و امراض بارده دماغی آمده از دیوجانس مرد ب
که آمده دوای صبا کبیر قوی الاثر است در دفع فالج چون بخورند
روغن مسان معقد از نصف مثقال بیاشامند نافع باشد سکبینج
چون بیاشامند نافع بود فالجی را مهرهای گردن مبتلی عقاب کرده
باشد جاوشیر آشامیدن و تمریخ کردن با روغن جمیع اوجاع فالج
و استرخا را نافع باشد حرف چون بیاشامند یا ضماد کنند نافع
بود جمیع استرخائی که در بدن باشد از مواد بلغمی شیر ایشان عسل آشامیدن
او سودمند بود فردمانا چون بجوشانند آب او بیاشامند نافع
باشد فالج را که از استرخا بود و وج چون بکرات بخورند نافع باشد

دو کرو ر

شبت

شبت و شبطرج و نانخواه و جوز بوا هر یک از ینها نفع تام دهد
چون بیاشامند اسن و فراسیون و کبر بابونج هر یک از ینها
نفع تام دهد با ماء العسل بخورند دفع کند علت فالج را انزروت بخوردن
و سعوط کردن و روغن زیتون مالیدن و روغن مرزنجوش هر یک که باشند
نافع بود روغن آجر چون بیاشامند یا مروخ سازند نفع بسیار
باشد اطبا برانند که بجهت دفع فالج چیزی ازین بهتر نیست روغن
یاسمین خصوصا بری چون بخورند یا تمریخ کنند روغن بان چون با
حل کرده شود با قلیلی از مشک و عنبر بر مهرهای گردن و پشت مفلوج
بمالند نافع بود از تمریخ روغن و بول او بخورند تا بمالند تحلیل دهد بلغمی را
که سبب فالج بود روغن تخم کرفس بستانی میان اطبا مشهور است که
آشامیدن آن بقدر سه درم اوجاع ظهر و علت خدر و فالج را
نافع است جندبیدستر چون بخوردن او مداومت نمایند دفع [illegible]
دماغی کند و مقوی دماغ باشد و چون بکوبند و با عسل بسرشند و هر
صباح سه درم از آن بنوشند از علت فالج بد هند اغذیه

که مناسب صاحب علت فالج و استرخا و رعشه و سکته و دیگر ارواح بر
امراض بارده دماغیه اما غذا نان گندم سفید است که خفیف
و خمیر مایه و نمک او باعتدال و خوب در تنور پخته باشند و مرق
از گوشت لطیف خفیف چون گوشت مرغ و دراج و کبک و دیگر جوجه
و تیهوج و فاخته با توابل و ابازیر پخته بخورند و اگر کباب کنند
با زیره و فلفل نیز سود مند است لعاب و کباب گوشت آهو
درین علت نفع بسیار است بختیشوع گفته که آب نخود سیاه چون با عسل
بیاشامند عسل کف گرفته منفعت عظیم یابند و از میوه‌ها که
مناسب این علتهاست انجیر و مغز گردکان و مغز بادام شیرین
و چلغوزه و مغز پسته و مویز است بشرط آنکه خشک باشند
و اسرائیل حکیم گوید که چون کبر را انگبین پرورده باشند و صاحب
فالج و استرخا بدان مداومت نماید شفا یابند و نافع است
جمیع مواد بارده را و اجتناب کنند از چیزهای که مورث
رعشه و فالج است تشنج علتی باشد که عصبی که عضله حرکت کند

اگر محرور مبدا

مبدا او در بعضی اوقات چنان که عود کند کمال و منبسط شود
چون دهن و روغن ایرسا از داروها است که نافع است اسقف را
چون به پزند با سرکه و بیاشامند آن سرکه را شفا یابند از تشنج
و تقیه و حبه سیاه سبز خوردن از تشنج و تمدد را نافع حنظل
نیز از ادویه نافع اسقف است به کار چون بر مبدا او عصب بمالند
نافع باشد از فادزهر چون مخروط سازند به بیه مذکور ضماد کنند
نفع دهد جوز بجوش چون بکوبند و با عسل و شراب مخلوط سازند مفید باشد
التواء عصب را و تشنج چون بمالند تشنج بلسان را سود دهد
چون کنجد را ضماد کنند بر عصب ملتوی فایده بخشد و منبسط
شود و غلظتش بر طرف گردد اگر ضماد کنند ورق بنج انگشت
با سفانج بابنج مرهم را با شراب همین نفع کند مرزنگوش چون
مخروط سازند با موم روغن و بر عصب ملتوی ضماد کنند نافع بود
جاوشیر بقدر درمی بخورند تا مشفق کی شفا یابند حلتیت بقدر
حبه چون با چهار وقیه و نیم عسل بیاشامند تشنج را علاج است

چون بیاشامند همین حکم دارد و دفعه چون بر عضو مادوف تشنج
بنهند و چون متعفن شود بردارند و تازه بنهند شفا یابد بول الماعز
چون سعوط کنند تشنج را و شفا اعصاب را نافع باشد و چنین است
سداب چون هر روز مقدار یکدرم بخورند و روغن با آن ترنج کنند
عصب مادوف را دوا جست قضیب عنب الثعلب احتراز از عوارض
نفع دارد خرنوب سفید آشامیدن دارچینی های عصب را نرم کند
کزاز علتی را گویند که کشیده گردد عصب از هر دو جانب ارادیه
که صاحب این علت را روانه طبیب چون بیاشامند
با آب قند چون لب نهند و بر روغن زیت چون مخلوط کنند و ترنج
کنند موضع کزاز را علت را چون بیاشامند با فلفل و سداب
شفا یابد رعشه علتی باشد آنی و مخلوط چون حادث شود عاجز
شود قوت محرکه از تحریک عضله در حرکات ارادیه و مخلوط
شود حرکات ارادیه و مخلوط شود حرکات ارادیه بغیر
ارادیه ارادیه مفرده که صاحب این علت را پنج خطر است

چون

چون انیسه خطمی را با شراب بجوشانند و بیاشامند جاوشیر انیسون
رعشه را و چنین است تخم خطمی که در آب بجوشانند و بیاشامند جاوشیر
آشامیدن آن نافعست رعشه را که بعد از جماع حادث شده
باشد بجراات و چون بر طفل او بریزند از شدت امان یابند جند
بیدستر چون بر روغن گل حل کرده بر سر صاحب رعشه طلا کنند
شفا یابند قسط روغن او چون بیاشامند دافع باشد و چنین است
جرم او نیز طریق روغن سداب اگر بدین قسم بپزند نافع باشد
رعشه را صفت آن ورق سداب یک وقیه و هشت وقیه آب
بجوشانند تا چهار وقیه باند صاف کرده مقدار دو وقیه روغن
زیت اضافه کرده با آتش نرم بجوشانند تا آبها برود و روغن
خالص باند خوردن و مالیدن آن نافعست رعشه و امراض بارد
را و جرم او نیز همین نفع دارد دلکوده او را هر روز مقدار
درمی ناده ورم عسل بیاشامند رعشه را زایل است چون صاحب
رعشه آب باران مخصوص نوشیدن نافعست و در آب

وقره و نظر و فی غسل کردن نفع عظیم کند خراس کشور بای
روس او که لسفنج و قرطم در او بوشیده باشد صاحب رعشه را نافع است
جند بیدستر چون در ابتدای علت رعشه مقدار درمی بیاشامند
نافع باشد شبت چون تر او را بکوبند نرم و بر عضو مرتعش ضماد کنند
هر روز دو مرتبه نفع رساند و از چیزهای که مورث رعشه است و
احتراز باید کرد علی الخصوص از افراط مجامعات و شرب
آب سرد و از عقب رامش و غیر آن و آن مبدان شراب و غیر
اینها خدر و خدر را گویند که چون حادث شود قوت حس و حرکت از
صاحب علت زایل شود و با نقصان پذیر بسیار باشد که نقصان
او رعشه باشد از ادویه مفرده که در شبلت مفید است خولنجان
چون بیاشامند نفع بود و ترید بنز آش میدان بهر کجا که باشد
نافعست جهت آنکه عصب را از فضلات پاک کند جاوشیر
چون بیاشامند عاقرقرحا چون سحق کرده با روغن زیت بکوبانند
و بر عضو مخدر مالند شفا یابد و اگر سائیده با عسل لعوق کنند

خدر

جهت دندان درد
...
و دندان ها را روی
آن ها فرو زند بعد
...
قوام بیاید
بعد با آن ...
ساکت خواهد

خدر و اسطوخودوس عضله را نافع باشد سورنجان از جمله دوا
هائیست که نافعست خدر را و اگر با روغن زیت مالند عضو را
سود کند مشمش روغن استخوان زرد الو چون بمالند ماده خدر را
تحلیل کند عنبر چون با روغن بان حل کنند بیاشامند یا بمالند
امراض و اوجاع اعصاب را دفع کند خدر را نافع باشد و مالیدن
بر مهره های پشت بکوبد و شک خالص نیز نافع باشد زراوند
حبشی چون مقدار درمی از وی مداومت کنند خلاص از خدر یابند
حلتیت اگر هر روز مقدار نیم درم سکبینج بخورند بلاشک از علت
خدر خلاص یابند عسل کف گرفته را چون مداومت نمایند
علت را زایل از اغذیه مناسب خدر را زیت بر لب چون
بریان کرده بخورند کبوتر از جمله چیزهائیست که بالخاصه نافع است
در خانه نگهداشتن آنکه نافع خدر و سکته بلغمیه و از جمله
چیزهائی که صاحب خدر را از آنها اجتناب باید کرد مطلق
محذرات است الا عاقرقرحا که او نافعست لقوه علتی را گویند

چون حادث شود و یک طرف روی با چشم و دهن بگردد چنانکه
چشم و دهن که در طرف علت باشد برهم نتواند نهاد از هیأت
طبیعی شود بگردد و همیشه چشم پر آب باشد و صاحب علت
نتواند که باد از جانب دهن که معلولست بدر کند و او از
جملهٔ امراض بارده بهتر از ادویهٔ مفرده که در سکته مفید است
روغن عود الفرخت اورا چون بمالند لقوه را نافع بود و اگر
عود او را با عسل بیاشامند همین منفعت دارد و اگر مقدار
حبه از وی بیند و بار روغن بادام تلخ سعوط کنند نافع بود
خل چون خردل کوفته در وی جوشیده باشند صاحب علت
هر روز روی خود را بآن بشوید نفع عظیم یابد و اگر حالت
دسقر و بود بینه در وی بجوشانند و سر و روی و گردن بشویند
از لقوه خلاص یابد و اگر صاحب لقوه خل خمر را هر روز شب
روز بو کند شفا یابد روغن خردل مطبوخ چون بخورد یا سعوط
کنند یا بمالد شفا یابد روغن اترج که روغن پوست اترج باشد

مرضهای

مرضهای بارد را نافع بود مطبوخ چون بمالند بنکر بود دهن فجل در
منافع بار روغن اترج ازکرون و مالیدن یک نسبت روغن سکا
بز همین اثری بکند روغن مغز بن چون سعوط کنند نافع باشد
و همچنین است روغن یاسمین امراض بارده دماغیه را مالیدن
و سعوط نمودن و اگر از یاسمین بری باشد اقوا است روغن گوز
امراض باردهٔ دماغیه را نفعت چون سعوط کنند حصر صاحب لقوه را
چون شود نیز را انگشته را در نخیب نبند و پ نبند و بار روغن
گل سعوط کنند لقوه را نافع بود مومیائی مقدار حبه از و چون
با آب مرزنجوش سعوط کنند اثری تمام دارد مرارهٔ کبک بر روغن
کرده و در جانب مادوف طلا کنند نفع کنند باشد مؤلف
گوید که تجربه شده چون سعوط کنند با آب او در سه روز
رطوبات بلغمی از بینی دفع کند و بادهای غلیظ نیز که عارضی
لقوه باشد دفع شود و از جملهٔ معالجات لقوه قویه آنست
که مریض در خانهٔ تاریک ساکن باشد مرارهٔ ... چون صاحب لقوه

باشیر زنان سعوط کنند شفا یابد و از مربط برزمین محکم دلکو
فرفیون چون مقدار حبه با شیر زنان سعوط کنند شفا یابد عصاره
سلق مرزنگوش یا عرطنیثا یا شهدانج یا قثاء الحمار هر یک از این
عصارات که حاضر باشد سعوط کنند نافع باشد نفط سیاه
چون بیاشامند تا بمالند لقوه را نافع باشد خروع که دانه بید انجیر
است مسهل بلغم است خلط را که موجب لقوه باشد و شربتی از وی
ده دانه باشد تا بیست دانه خلط شحم او را چون صاحب لقوه
بخورد یا سعوط کنند از علت بری شود عسل بلادر دوائیست قوی
لقوه را چون بیاشامند قدر قیلی از وی شفا یابند و العسل بلادر
نانیدا و از جمله معالجات قریبه لقوه است چون درمنه ترکی و قیصوم
و حرمل در آب بجوشانند با آتش هیزم چوب گز صاحب لقوه
روی خود را به بخار او دارد و سعوط کنند با شیدن جوز بوا و عاقرقرحا
و حبه سیاه و فلفل باشد لطرف ماء و از اغذیه مفیده
گوشت گنجشک و کبک است اختلاج عضو را گویند که حرکت سریع

و متواتر در موضعی از مواضع بدن پدید آید و که عادت طبیعی او
نبوده باشد و سبب این علت یا اعراض نفخ باشد و یا سبب
این علت باد و غلیظ و از داروهای مفرده که مفید است از وی
خردل است که بخورد و بمالد باد غلیظ را به تحلیل برد و از جمله است
روغن سداب خوردن و مالیدن و روغن پوست ترنج خوردن
و مالیدن و سعوط کردن و روغن بیخ سوسن نیز خوردن و مالیدن
وجع اعصاب و اختلاج را زایل کند مرزنگوش چون سعوط کنند
اختلاج اجزای وجه را زایل کند و از معالجات نفخ مفید است
با احباب و صحبت با ایشان و خوردن مفرحات و حکمای ارض
و اطبا گفته که از اسباب اختلاج اجتناب باید نمود و آن خوردن
شراب و فقاع و چوبهت و شکوفه لبلاب است و خوردن آب ترنج
و سیب ترش و سکنجبین و دهای تازه و افیون و عنبر که مفرحاتند
بالطبع حب زکام علتی که ماده دماغ از سر به بینی فرود آید
علامت زکام گرم آنکه بینی بسوزد و دماغ و حلق و گرنه سرخ

باشد و علامت زکام بارد آنکه سر سنگین باشد و آنچه از بینی آید
باشد منبسط و سرد باشد و لهذا اخفای بینی گرفته شود و داروها به
مفرده که مفید [illegible] و روغن خشخاش چون استنشاق
کنند زکام گرم را نافع باشد و روغن گل و مطلق روغنهای
بارد استنشاق کردن زکام گرم را نافعست که کنند چون
بخیه شده در سرکه و بر مجمره بخور کنند زکام گرم و سر به کار
آن به ارند زکام گرم را نافعست فندق چون بو داده شود و با سرکه
فلفل خورده شود ماده زکام بارد را نضج کند ظرافه برگ کرفس خشک
چون بخور کنند زکام گرم را نفع کند داخی چون بخور نهد زکام بارد
نفع کند برگ کرفس چون بجوش شند و آب او در ابر سر ابریزند زکام
بارد را نافع آید تخم کتان چون بسوزانند و در دماغ گیرند زکام
او زکام سرد را دفع کند عنبرت چون ببیاید شند و ببویند
زکام سرد را نفع دهد انیسون چون بخور کنند زکامی که رطوبت
بارده باشند نفع رساند شونیز چون بو دهند و ببویند مگر زکام

سرد را

سرد را نفع رساند پوست بیخ کبر کوفته او را لعبه از تراشیدن سر
بر سر مالند نافع باشد زکام سرد را و اگر روغن زنبق بارد [illegible] گاو
بر سر مالند چون سه منع رطوبات زکام بارد کی
سوسن آسمانگونی اگر بسر مالند زکام سرد را سود دهد و نیله دارد
اگر حجامت کنند شفا دهد سبعه خشک و تر او را بخور کنند زکام و نزله را نافع
باشد نزله عبارت از آن گویند که رطوبات نازل شود و آن سرد این رطوبات
یا گرم باشد یا سرد و علامات نزله گرم خاریدن حلق و گلو و سرخی چشم
و ظهور حرارت در منفس و قاروره و بدن و علامت نزله بارد سنگینی
سر و سردی نوازل و اشتعال یافتن از چیزهای گرم و داروهای مفرده
که مناسب نزله گرمست بنفشه چون ضماد کنند بر سر نافع باشد نزلات
حاره را خشخاش شراب او و آب گزراو جوشیده باشد
نزله گرم مفید باشد بذر البنج چون سفید او را بیاشامند نزله گرم را
نضج کند خرفه چون صاحب نزله گرم بخورد منع رطوبات حاره
نازله کند سنگ عصاره چون او در بینی کشند جانب ماده که از آن

بلغمی و سینه نازل شود و به بینی کشند و از وی دفع کند و این بسیار نافع
است مطلق نزله از گرم و سرد و برودت چون صاحب نزله گرم
بخورد منع کند مواد را از سینه و شش و اگر بر مقدم سر ضماد کنند
و این بسیار نافع است دارچینی نیز بخورد و شش مانع مواد بارده است
از سر به سینه و شش نرم چون قدری از شربت او بخورد سر را از بلغم
سرخ پاک کند زوفا هر گاه با [illegible] با ماء العسل و سداب بخورند [illegible]
حکم دارچینی دارد [illegible] خانگی سفیده او را چون [illegible] کنند بر [illegible]
طلا کنند نافع باشد نزله بارده را و چون [illegible] زرده او را [illegible]
نزله را منع کند مرزه [illegible] عناب نیز مخلوط بروغن بادام [illegible] سعوط
نمایند نزله را زایل کند مرزه [illegible] نیز همین خاصیت دارد نفط
سیاه چون دخان او را [illegible] نزله را [illegible]
استنشاق دخان او کردن نزله را نافع است [illegible] دخان او
معتدل است نزله بارد را [illegible] چون بر آتش کنند نافع باشد
دخان او نزلات بارده را از نزول [illegible] یا با آب ریحان

سود

سعوط نمایند همین حکم دارد [illegible] گل [illegible] چون سعوط کنند و عطسه
او بر سر [illegible] نافع نزله شود و عصارات جمیع ریاحین حاره همین
حکم دارد و مشک چون با روغن بان بر سر طلا کنند نزله سرد را سود کند
چون بدخان عنبر او استنشاق نمایند بغایت نافع باشد نزلات
بارده را [illegible] کندر [illegible] نطرون و نمک بر مقدم سر طلا کنند
نزله را نافع باشد و اگر در حمام چنین کنند تسخین دماغ و تخفیف رطوبات
زیاده کند لادن چون حل کنند بروغن گل و بر یافوخ اطفال طلا کنند
از نزلات و سعال که از [illegible] نزله باشد ایمن گردند و چون بمقدم ضماد
کنند مکرر از نزلات بارده در امان باشند عاقرقرحا چون [illegible]
و در [illegible] ضماد کنند نزله سرد را مفید است قرنفل و [illegible]
[illegible] کنند و بر مقدم سر ضماد کنند مکرر [illegible]
نزلات بارده ایمن باشند [illegible] کشیدن نیز بر مقدم دماغ ضماد کردن
با [illegible] حکم سابق دارد و هر گاه [illegible] کنند و اگر قدری [illegible]
کنند و بر [illegible] نزله را پخته کند و زایل کند و [illegible]

که گفته است زکام را اجتناب لازم است بو کردن گلاب و خوری
و با خصوص کافور را و آتش میدن آب سیب است که عضو ضعیف کسی را که موده
ضعیف باشد و آتش میدن شراب عطسه علاج گویند که حرکت دماغ
بجهة دفع مواد بطریق بینی و دهن واقع شود و حرکت عطسه
مرد را عراض مثل حرکت سعال است اینرا وازاد و یه مفرده که نافع
عطسه است روغن گل بید است چون سعوط کنند ماده حلت غار را
نافع باشد و بوئیدن و شونیق و اسفنج نافع باشد عطسه را و چون طفاح
بعضی را وفات عطسه علاج بعضی امراض دماغی میکنند و کرمیجات
او ضرر است خردل و خربق سفید و فلفل و کندس و تخم بادروج
است چون بساینند هر یک از اینها را و نفوخ کنند در بینی عطسه
آورد و الا بادروج که بجز و بوئیدن اینها کنند و میباید در وقت
عطسه چشمها تنگ هم گذارند والله اعلم از حکمای یونان
مرویست که بهترین معالجه امراض سر را بلکه اعضا را حفظ
قوت عضو کردنست باستعمال ادویه که مقوی آن عضو باشد

ادکرو ر

بجهة

بجهة آنکه عضو را قوت و قدرت باشد بر مدافعه مرض بسبب ترتیب
دافع باشند که از اعانات مقویات اعضا هیچ وقت غافل نشوند
و مقویات دماغ بعضی گرم باشند و بعضی سرد و هر یک از اینها یا تقویت
منقی دماغ باشند و غیر منقی پس دوائی گرم که از گرم است چون گوبند
و کشنیز او را صاف کرده با عسل مخلوط سازند و سعوط کنند نافع باشد
عصاره گلم چون سعوط کنند تقویت کند دماغ و سر را فقاع از
خوردن او تقویت کند دماغ بارده را الشحم الحنظل چون بیاشامند
تنقیه دماغ و پرده های او کند مرتبه بلغم از سر بکشد چون بخوانند
او را عود و چون بخوانند جذب بلغم از سر و مقوی او باشد مصطکی چون
بخایند جذب بلغم از سر کند و اگر با صبر بخایند فعل او قوی تر گردد
و اگر با آب سرد بیاشامند نافع و تقویت دماغ کند صبر و زنجبیل
خوردن و غرغره کردن مقوی دماغ باشد قنطوریون چون بیاشامند
تنقیه دماغ کند و چون با هلیله کابلی بخایند و بخورانند فعل او قوی باشد
قوه نخ گرمی دارچینی و لفناع در روغن بادام تلخ در روغن سوسن و خربق

سیاه و چند بید گشنیز هر یک از اینها چون ببویند منفعت کند و سعوط تنقیه
دماغ کند و ذهن و عقل را زیاده کند ادویه حاره که تقویت دماغ
کند بغیر اسهال مشک و عنبر تقویت دماغ کند بوییدن و بیان بیدن
دماغ سرد و دماغ مشبک را انفعات نفع باشد و عود بز با فاه اینها
تقویت دماغ و حواس کند چون بخورند و بخور کنند و قرنفل تقویت
جمیع حواس کند و منع نزلات از دماغ بلکه تقویت اعضای رئیسه
کند چون بخورند و ترکیند باد رنجبویه و سنبل هندی و داخیر هر یک
از اینها چون بخورند یا ببویند تقویت سر و جمیع اعضاء رئیسه
کند چون بخورند و بکنند و جمیع رطوبات غلیظ را تحلیل کند بلیله
چون بخورند مقوی باشد زعفران و اسطوخودوس نیز چون بخورند
تقویت دماغ سرد کند حق گفته اند که بو کردن یاسمن و نسرین
نیز تقویت دماغ سرد کند راحی که بیدخوردن و بر کردن بخور بود
نیز مقوی دماغ است ادویه که تنقیه دماغ کند هلیله سیاه و کابلی است
چون بخورند تر بای آنها تقویت دماغ کند و تنقیه لیکن آمده بر ورده

از منور

و عنبر پرورده

و عنبر پرورده او چون بخورند مقوی دماغ گرم باشد و پرورده او
نفع بسیار دارد دوای مقوی دماغ بغیر اسهال کافور است و
و صندل و رب جبن بارده مثل گل سرخ و روغن او و بید و گل او
و گل او و هر یک از ینها گردا است چون ببویند مقوی دماغ گرم باشد
والله اعلم اما در معالجات امراض چشم وارد حجه زنید است در چشم از ژاله
یا صفرا باشد بعد از فصد و حجامت و اسهال اخلاط قطور با چشم
باب گشنیز تر بکوشانند و بر چشم ضماد کنند و اگر لعاب بذر
قطونا بچشم چکانند حرارت دور و چشم را تسکین گرداند
سفیده تخم مرغ خانگی چون بر چشم کنند یا بچکانند درد و حرارت
او برطرف کند اما بعد از چکانیدن با آب نیمگرم باید شست
که ورد چون گل او بچشم کنند بگزیند و اگر جرم او را بچشم ضماد کنند
همین نفع کند حی العالم چون عصاره او بر چشم کنند نافع بود
حضض سقوطری چون بگزانند او را در خاصی باشد خرفه چون عصاره
او بر چشم کنند یا با سویق گندم یا جو بر چشم ضماد کنند نافع باشد

اندرزا کاسنی چون عصارهٔ او را بر چشم ضماد کنند بر منافع باشد
و مبارک است سماق چون بگلاب بجوشانند و صاف او را در چشم
اندر چشم کنند یا چکانند بغایت نافع باشد و دغل کند چون بادام
تخم مرغ خاگی بهم برشته بخمیر کرده بر چشم ضماد کنند اندر آن بغایت
نافعست و اگر زردهٔ بهم برشته بروغن گل و زعفران بر چشم ضماد کنند
منفعت بسیار دارد و درد را ساکن کند گل سرخ تر او را
بپزند او را بر چشم ضماد کنند وجع را ساکن کند و اگر اضافه
نمایند برادا از حلبه اندکی و ضماد سازند نافع بود و اگر بکوبند
گل او را و آب او را با بیاض مرغ برانند و نافع اندر باشد زرد چوبه
چون بسایند و بپنبه پاره تر کنند و ساعت بساعت بر چشم
نهند تازه بتازه شفای عاجل او ود عصارهٔ دو فاریج چون
بر چشم کشند جلا دهد و از چرک پاک کند و تسکین الم سبب شیر بز
چون بر بالای کنند و بر چشم ضماد کنند بغایت نافع باشد در
تسکین وجع خصوص در اول وجع و چون انجم با سفر جل رسیده

اگر نمور

کنند

کننده هم خورشت صمغ عربی چون بسایند بگلاب و در چشم چکانند
اندر خشکی چشم را نافع باشد و همین عمل اگر با کثیرا کنند نافعست
دقیق شعیر چون با یکی از عصارات بارده مثل عصاره کاهو
با خرفه یا عنب الثعلب بر چشم ضماد کنند تسکین وجع اندک کند و نافع
باشد بندقی هندی چون تر او را بکوبند و آب او را بر چشم کشند
نافع جمیع اوجاع عین باشد خصوصا مزمن را عین التماسح
را است بر را است وجب الرقیب چون بر صاحب وجع چشم بیاویزند
تخفیف یابد وجع چشم سرطان نهری دو استیم ینکوست اندر را زاد و بیه
که منع سیلان رطوبت چشم در اره و غیر آن زعفران است چون
با گلاب یا عنبر آن بر چشم کشند منع نزول رطوبات کنند
از چشم و اگر شیر زنان بسایند و بر چشم اقوی باشد در منع سیلان
رطوبات از چشم عدس مقشر چون با آرد عسل با قلا کنند منفعت
آن باشد و چون بر پیشانی اطفال ببندند منع رطوبات کند چشم از ایشان
کنند حنا چون در تن او را بکوبند و آب گشنیز تر خمیر کنند و بر پیشانی

و شقیقها را بر وجوان ضماد کنند منع نزول رطوبات چشم کند
گل سرخ با گشنیز نیز همین حکم دارد برگ کلم چون بکوبند ضماد کنند
بر جبینی منع نزول رطوبات کند از چشم عنب الثعلب چون آب
او را با ادویه عینی بر چشم کشند منع فضلات کند صندل سفید و
صبر و مامیثا چون صندل و انزروت چون ضماد کنند سفیده تخم
مرغ طلا کنند بر صدغ و شقیقه منع نزول رطوبات چشم کند و با صبر چون
استعمال کنند همین نفع دهد و در منع الدمع نیز نافع باشد انزروت
چون ضماد کنند بر چشم کشند منع رطوبات کند و اگر نطوح کنند
منع و نشف فضلات کند حضض اگر با عسل انزروت کنند همین
نفع دهد **سبل باشد** که در چشم عروق حادث شود و رگهای
او قوی گردد و از دواهای مفرده که در ضعف مفید است قلقطار
چون بر چشم کشند سبل را نافع باشد شحم الحنظل چون با آب
برگ کرنش سعوط کنند نافع سبل باشد چوب زیان نیز همین
منفعت دارد قرنفل چون سوده او را بر چشم کشند دفع کند

[illegible]

اوجرود

ابث

زنب عنق را بر چشم کند جنین است بر است تخم مرغ قبضه تازه از مرغ
منفصل کرده او را در سرکه کوبیده تند و دو روز بگذارند در سرکه پس
ببندند نرم و بر چشم کشند مجرب است محمد زکریا را اعتقاد آنست
که صاحب سبل باید هر ماه فصد کند و اندکی خون کم کند و اگر رگ پیشانی
گشاید انفع است و نیز طبیعت بحب ایاره و حب قوقایا **ظفره که**
ناخنه گویند و آن علتی باشد که پاره عصب از گوشه چشم که بطرف
بینی است بر آید و مرجه تقبه عنبیه شود از روی طبقه ملتحمه و در اکثر
اوقات از گوشه چشم که بطرف بینی نزدیک است بر آید و از گوشه
مقابل کمتر ظاهر شود و از جمله ادویه مفرده که بجهت این علت مفید است
لسان الحمل چون سوده او را با نمک مخلوط کنند و بر چشم کشند
ظفره را نافع باشد محروره چون با شیره شیرخشت سوده بر چشم
کشند نافع باشد و مفرد کشند نیز چنین است گل زرد چوبه نیز
چون در خرقه پیچیده با آتش بسوزانند پس سوده و بعسل مخلوط
کرده بر چشم کشند ظفره را نافع باشد کمون کشنیز کچ سند

اگر ظفره را نتراشیده باشند باب دهن بر ظفره نهند مسح
بر چشیدن کند مرتشی چون زبل او را آب بیند و با عسل بر چشم کشند
نافع بود زبد البحر نمک اندرانی چون با داروهای چشم بر چشم
کشند نافع باشد زنگار الحدید چون آب بیند و بر چشم ظفره را زایل
کند ۲ طرفه نقطه خون باشد که در چشم پدید آید و از ادویه مفرده
که او را مفید است حلبه است چون جوشیده او بر چشم چکانند
زایل کند زیره چون بکا بیند و آب او را بر چشم چکانند نافع باشد
شیر زنان از پستان بچشم بدوشند نافع بود و خون کبوتر در حالی
که کشته شود و خون از اکرم بر چشم چکانند لعاب نفع
رساند عصاره انار ترش چون بر چشم چکانند علت ظفره
و طرفه را نافع باشد بادرنج ورده فاخته و اکلیل الملک هر یک
از اینها چون بکوبند و بر چشم ضماد کنند خون در زیر چشم بهم رسید
مرده سیاه شده را نافع است دمعه باشد دایم از چشمها
آب آید اگر اشنعت او را زاد نهند علاج ندارد و اگر غیر آن
باشد

بیخ سوسن آسمانی کوفته چون سوده او در چشم کشند این علت را زایل کند

باشد از ادویه مفرده که در این علت نافع است مردار سنگ سوده است چون
سوده آن هر یک بر چشم کشند نافع بود زعفران گلاب خیسانیده خشک
کرده آب بیند و بر چشم کشند دمعه را زایل کند صبر چون بر چشم کشند نافع باشد
عصاره قنطوریون ساییده بر جبین طلا کنند نافع بود زهره مرغ دشتی و
مرغ چون بر چشم کشند نافع است ۲ آب بسیار از چشم چکانند نفع رساند
مرجان سوخته از او در چشم کشند همین حکم دارد افیون آب بیند
و بر چشم کشند دمعه را نافع بود علت قرحه از داروهای مفرده که علت
غلظ قرحه را نافع باشد و تفرق اتصال او را و سرطان که عارض قرحه
شده باشد اسارون و دوح است هر یک از اینها چون آب بیند و بر چشم
کشند قرحه و بیاض عین و غلظ قرحه را سودمند بود و خون ورشان
و خون کبوتر و خون کبک و خون شقیقین هر یک از اینها که گرم بر چشم
چکانند جراحات قرحه را نافع بود و دخان کندر چون بر چشم
کشند نافع باشد ورم سرطان و قرا کیدن گوشت بر قرحه
و کند او بر چشم کشند ورم سرطان و غیره را نافع باشد صبر چون بر چشم

ارده چوب ... سوده ... در چشم کشند نافع باشد

کشنده قرحه کهنه را سود دهد عصاره قنطافیلون و کمادریوس و ب به
هر یک از اینها بر چشم کشند نافع باشد قرحه عین را اول باشیر زنان و نبات
بروغن زیت مرغشیت همچو آب بیند و بر چشم کشند قرحه را نافع باشد
و لبد از سر خفتن در عسل فرو گرفته آب بیند و بروزه کشند اقوی باشد
بحر شادنج چون کحل آب بیند و بر چشم کشند قرحه را نیز نافع باشد
و زایل کند مراره کشف و مراره کلنگ و مراره مرغ و مراره بز کوهی
هر یک از اینها قرحه عین را و مراره خرگوش چون بروغن گاو خلط
کنند و با لبن زنان در چشم کشند آثار قروح و جراحت از چشم زایل کند
شیر گاو بید چون بر قرحه چشم چکانند نافع بود اگر باشیر زنان مخلوط سازند
اقوی باشد اثمد چون لسو زانند و سائیده کشند کشف طرابات تر ده قرحه را
نیز نافع باشد دوغ دخلدون چون لسو زانند و سائیده بچشم کشند قرحه را از
زایل کند سکبینج نیز خاصیت دارد و سنده وی چون بشراب حل کنند و در چشم
چکانند جلا دهد خون فاخته چون گرم و تازه بر چشم چکانند آثار قرحه
دفع نماید و به برد **علت صبور حبین** از داروهای مفرده که او را نافع

اکحرو

اقاقیا

ح

اقاقیاست و نبات قسمی که از جنس حب اند چون لسو زانند و لشکر بیند و بالاد
و به چشم بر عین کشند تیره را نافع آید **بیاض سفید را که گویند** که بر طبقه قرنیه
ظاهر شود داروهای مفرده که در سبب تقید است سنگ ... و اشکوفر
و قطران و مجروده و عصاره دج و زبد البحر و حلزون و دماغ خفاش و زرنیخ
تخم مرغ هر یک از اینها مفرده سوده بر چشم کشند بیاض را نافع در چشم را
جلا دهد لیکن مرداره بیدرا با اد و به عنبر مرد جابید کرد سه دارد
آخری را برو باید کرد و لسو زانند و حلزون را زنده باید سوخت و با عسل
مخلوط کرده بر چشم کشند مراره کلنگ و مراره خرادسن و شونیز او و حلزون
هر یک از این مفردات بیاض را دفع نافع باشند لیکن مراره جزو سه را
در ظرف نقره استعمال کنند جوز را به و عصاره دج و شبری که از
[illegible] گرفته باشند و عصاره جل و سنگ که در مثانه پیدا شده باشند
هر یک بر چشم کشند نافع باشند زبان آهو چون خشک کرده سوده
بر چشم پاشند در وقت غروب آفتاب نافع باشد سرگین کبوتر
و سرگین گنجشک هر یک از اینها را سوده و خلط کرده بدارو در چشم

کنند از علت بیاض نفع یابد علاج طرفه حبیبه و آنچه عارض او می‌شود از ورم
و فراخی ثقبه و تنگی و غیر ذلک از آنچه به دستیف نافع است آن را [illegible]
چون باشد آب خمیر کرده بر چشم کشند اورام حاده او را و فراخ شدگی
ثقبه عنبیه را و اگر بالنگدر ورق گل سوده و سفیده تخم مرغ خمیر کرده بر چشم
کشند بر آمدگی حدقه را نافع باشد استخوان [illegible] چون سوخته
او را با انار شیرین بسایند و بچشم کشند یا ضماد کنند بر چشم از علت
بر آمدگی چشم خلاصی یابند عقیق عصاره ورق او را چون بر چشم
کشند بر آمده حدقه را [illegible] عقیق باد کنند [illegible] نافع باشد
اقاقیا بچشم کشیدن و ضماد کردن [illegible] است ضعف بصر است
که در [illegible] چشم حادث شود از ضعیف [illegible] که چون
منفجر شود [illegible] گویند از داروهای که مناسب این است
شحم الحنظل است چون بعض از [illegible] مرتبه ضماد
کنند نافع باشد و لیکن از [illegible] بر جراحت آن بکشند خلاصی یابند
از ناصور گل زرد چوبه برگ او را سوده با زعفران و عسل و روغن

و [illegible]

گل

گل بر ناصور عین ضماد کردن مخصوص در ابتدای الم نفع تمام بدهد
سکنجبین [illegible] سائیدن ناصور را با او در کنند نفع یابد [illegible] چون
بسایند و درون ناصور را با او در کنند گوشت برده او برطرف کنند
نفع یابد بابونه چون بر ناصور عین ضماد کنند نفع یابند محمد ذکریا
گوید که مادام [illegible] و [illegible] جراحت نشده محللات بکار
دارند و چون جراحت شد معالجه آن بروا قاقیا و انزروت کردن
نافع است ورق گل مورد چون سوده بگوشه [illegible] داشته باشند
نفع یابند امراض پلک چشم یکی از امراض [illegible] پلک است [illegible]
چون بارود [illegible] بر او ضماد کنند نافع باشد خطمی سفید گل او را
بکوبند و بر پلک چشم ضماد کنند همین اثر بخشد [illegible] شعیره
باشد طلائی که بر پلکهای چشم حادث شود و پرده [illegible]
غلیظ باشد که در پلک چشم منحجر شود و از داروهای معروفه که مفید است
زعفران و انزروت و [illegible] هر یک از اینها با گلاب [illegible] حل سازند
و بر شعیره طلا کنند نافع بود و اگر [illegible] زعفران باشد در تحلیل [illegible] باشد

[illegible]

مقل الیهود حل کنند بلعاب کاسنی و بر پرده چشم ضماد کنند نفع
دهد سنبل هندی تب بند و بر موضع‌های ریخته باشند موی برآید کنند هر دو اورا
سر با آن بدارند موی ریخته برویاند حجر الشنج چون کلس و از اسفند دب بند
دیر پلک چشم کشند موی ریخته برآید لخلخه منغب که کلام فارسی موی
و ز دلهت از داروهای مفید اسفیداج شده تر بهت [illegible] اورا
خلط کنند بصمغ عربی و طلا کنند بر موضعی که موی کنده باشند بر نیاید
جردان روغن او بر جایی که موی کنده باشند بمالند دیگر بر نیاید [illegible] بر موضع
بر بعد از کندن موی مالیدن منفعت دهد قنه چون بجوش شده با آب
تا غلیظ شود مثل عسل و بر چشم کشیده بر تر [illegible] میل موی [illegible]
چسبیده شود و کنده گردد قرد و حرارت خون [illegible]
شود بر موضع موی کنده چکانند بر نیاید و همچنین است [illegible]
و خاکستر او را بسرکه [illegible] کنند و بموضع موی کنده طلا کنند
بر نیاید برخی حکه و جرب از داروهای مفرده که در منفعت [illegible]
صبر و تخم است [illegible] بر چشم کشند نفع باشند پوست [illegible]

او را بر چشم کشند جرب را نافع باشد حضض که سرمه کرده
نفعت نافع جرب و حکه چشم قطف تخم او چون تب بند دیوان
او شکر و نبات کوده مجربات زند و بر چشم کشند اقع جرب کنند
رمان حلو و حامض چون دانه آنها را با پیه آنها نغ زنند در ظرفی
دیگر دارند تا خشک شود و سپا بند و بر چشم حکه و جرب را نافع بسیار
نفع بود دو نوع زرباجره بیفزاید سماق چون تخت بینند و آب او را
بر چشم کشند سلاق و حکه و جرب را بهمگی نفع دید و اگر مقدار وقیه
در نیم رطل آب بجوش بنند آنقدر که قوه و شیره او باب پدید شود
و خرقه با کنجره با آب مذکور تر کنند و بر جرب و سلاق و الگه چشم را
با آن کماد کنند شفا یابد پوست تخم مرغ خانگی را چون کلس و ز انند
و پت بند بر چشم کشند جرب و حکه آنرا نافع باشد ابن الوح این گفته
که زهره با بجهه حکه و جرب چشم را بهمگی نافع باشد خصوصا زهره بزرگ کوهی
و خروس و کسر طعم بر دیگر که خروس خشف بقراط گوید که بجوبه
و ضعف کنند و میل در او تر کرده بر چشم کشند یا بر موضع جرب

نیکو بود و برگ زیر سرمه کردن جرب و حکه را نافع است زعفران
دیر سیاه و نشان هر یک از اینها را چون بر چشم کشند نافع جرب باشند
و کبابش قرنفل نیز همین منفعت دارد اما سوزش بسیار میکند و اگر مازو
بسایند چنانچه مثل غبار شود و بر جرب چشم پاشند و چشم بر هم کنند و نیم
ساعت نگذارد و نیز نافع است و جوز قی [?] سائیده و سرمه کنند جرب
و حکه را نافع باشد **سلاق علتی را گویند که پلکها** چشم سنده و سرخ و در بهاش
او ریخته شود از داروهائی که مفید سلاق است بسط بقیه در جرب
مذکور شده زنگار الحدید است خوب سائیده با داروی چشم بر کشند
نافع باشد **عشا علتی را گویند** که در شب هیچ نه بیند و شبکوری گویند
از داروهائی که مفید اوست مرارات است چون بوز کرهی و زهره ماهی
و زهره ارنب و زهره خروس هر یک از اینها که اتفاق افتد چون بر چشم
کشند علت مذکوره را نافع باشد و اگر ترکیب کنند بعضی را
بعضی اقوی باشند سنبل روسی چون بسایند و بر جگر بز بپاشند
و بر آتش نهند و کباب کنند و آنچه از وی چکد بر چشم کشند

اکو کور [?]   بأجزئه [?]

اگر جگر کلاغ و جگر [illegible] بز [illegible]
و خون ورشان و خون
کبوتر و خون کبک
دارد و چو هر یک از اینها
چون بر چشم کشند علت مذکوره را
نافع باشد

2

نافع باشند جگر کلاغ و جگر روباه و مغز سر کلنگ و خون ورشان و خون
کبوتر و خون کبک دارد و چو به هر یک از اینها چون بر چشم کشند نافع باشند
و اگر سنبل روسی فلفل دراز بعض آرند همین نفع بخشند جگر بز کباب کنند
و آنچه از وی چکد بر چشم کشند نافع است جگر روباه خوردن بر چشم
کشیدن هر دو منفعت دهد شبکوری را و اگر عصاره کزبرة الثعلب را
بر چشم کشند بشکر نافع باشند چون برگ خشک او را بسایند و جگر بز را
کباب کرده با آن برگ سوده آلوده کنند و گرم گرم بخورند از شبکوری
شفا حاصل شود و عسل و آب بادیان کشیده نیز نافع بود **جهر علتی باشد**
بعکس عشا که در شب بیند و در روز نه بیند و علت این علت صاحب الخفته کبود رنگی
و سبب این علت از حرارت دو بر رطوبت باشد از داروهای مفرده که مفید
این علت است مغز است چون بر چشم کشند یا بر سر مالند و اگر این عمل با شیر
کنند همین نفع دارد و اگر روغن بنفشه و شیر بر سر بریزند نافع باشد و
استعمال آب سرد کردن نافع است و غذاهای غلیظ خوردن چون هریسه
و گوشت حیوانات دارا غریبه نشود نیز احتراز لازم است **انتشار مژگان گویند**

در کتاب [illegible]
[illegible] آرند [illegible]
در ازار [illegible]
نفع بخشد [illegible]
[illegible]
خوردن [illegible]
[illegible]

کوشند که ثقبهٔ عنبیه فراخ شده باشد از آنچه در اصل خلقت بوده و از علامات
او آنست که ثقبهٔ او بیشتر از کمتر بر چشم معالج نماید و صاحب علت را ضعف
در قوت باصره بهم رسیده باشد از ادویهٔ مفرده که ماده گرم را منقبض گرداند
صندل و قرص دو ورق گل سرخ و نیلوفر و برگ بید و گل او هر یک از اینها
که خاد کنند با آب انار اگر چشم کشند انتشار را ثقبه نافع بود اگر او
چون لسان بید در چشم کشند انتشار را نافع باشد حلبت چون کوبیده
یا در چشم کشند انتشار که از رطوبت باشد نافع بود و دو انتشاری
که از برودت باشد جمیع زهره‌ها که مذکور شد هر یک که در چشم کشند
نافع خواهد بود و دیگر از فربیون دو دانگ و فلفل از هر یک جزوی نرم کوفته
با زهره‌ها از زهره‌ها خمیر کرده شیاف سازند و در وقت حاجت در چشم کشند
انتشار را زایل کند والله اعلم **نزول آب علتیست مشهور از علامات** حدوث
آن یکی آنست که قبل از نزول آب خیالات چون پر پشه و مگس و پشه
و موی و مانند آن در روشنیه خیال کرده شود از ادارهائی که منعقد گرداند آب
بسیار و حلبت و عصارهٔ کوکر مریم و زهرهٔ جرغ چون هر یک از اینها

ا و کحل و ر   باعسل

باعسل در چشم کشند علت آب را نافع باشد دیگر کهنه چون بر چشم
کشند نافع نزول آب شود دماغ خفاش و دماغ دیک از فرق و چون مغز
سر خفاش با آب بسیار حل کرده در چشم کشند نافع باشد نزول آب را
و موش خرد که از جنس خار که برکنند حل سازند با شیر زنان و در چشم
کشند نافع باشد نزول آب را و آب سداب چون دارد در مثابهٔ آن
با آب بدکر زیر کنند و در چشم کشند نزول آب را و آب مرزنگوش نیز
همین منفعت دارد و در آب بادیه عصارهٔ لسان الحمل نافع باشد چون بچشم
کشند سکنجبین بهترین دارو هاست از برای چشم که آب آورده باشد
چون در چشم کشیده باشند داغ آب در چشم جلا کرد و جهر چون کوبیده
منع کار کند از سر و چشم هلیلهٔ کابلی چون با فیمون مداومت نماید
در ابتدای نزول آب نافع باشد و چون با سر مه بپیوند و مدت رساننده
مرارهٔ بز که در چشم کشند آب نازل شده و تخفیف یابد و هر باشد
آنکه خشک شده باشد و بصر بحال اصلی باز آید مرارهٔ عقاب و مرارهٔ
کفتار و مرارهٔ باز هر یک از اینها چون با عسل حل کرده در چشم کشند

نزول آب را نافع باشد و اگر کفت مازر را بروغن نرکس بپزند و بر حوالی
چشم طلا کنند قلع مادهٔ آب که نازل شده باشد کنند و زهرهٔ شیر طایر
چون با آب سرد بر چشم و حوالی چشم طلا کنند قلع مادهٔ آب که نازل
شده باشد کند و اگر دماغ محتاج به تنقیه باشد ایارهٔ فیقرا خورند مفید باشد
و از چیزهائی که در بخارات و بعضی علل عین از اکل آن احتراز باید
کرد ماهی که بادنجان و خرما و شبرم و روغن است و اغذیه غلیظ بلغمی
مثل پیاز و کدو نباید خورد و تخصیص ماهی و ماست و بادنجان تاکید در
آنها بیشتر است والله اعلم دارچینه داروهای مفرده که مقوی چشم و حفظ
صحت کند و بر نور باصره افزاید طلاست بر چشم کشیدن و اگر میل
از طلا باشد همان منفعت دارد لولو لوء از جمله داروهای کثیر النفعست
چشم چون لب بند نرم و در چشم کشند نشف رطوبات و دفع بخارات
کند از چشم و نور باصره را زیاده کرداند عصیه جات نیز چون گلاب
تیغ بیند خشک نموده نرم شود و بر چشم کشند مثل مرواریدها باشد
در منفعت نیشه و نرقشت سوخته و غیر سوخته و آهن نیش با آب سابیده

دارچینه

دارچینه بر سوده هر یک از ینها که بچشم کشند مقوی چشم و مجلی و منور باصره باشد
جاد شنبر چون بر چشم کشند نور باصره بیفزاید فلفل و مرزنجان مرزه زیره
دارچینی هر یک از ینها مجلی و منور باصره باشد چون بچشم کشند و از چشی
بر چشم کشیدن و در شک خوردن و بو کردن و بچشم کشیدن مجلی و مقوی
حجر الشبج و حجر ابد چون حجر نسیم را اکحل خاتم کنند و در انگشت کنند
قوت باصره را زیاد کند و نظر بر حجر زمرد و عین حاطب دهد والله اعلم

امراض درد گوش چون از حرارت باشد علامت آن شدت وجع
سیما شبهای او بود و خوردن چیزهای گرم و جلادات و آفتاب و رکیدا
دلنقیقها حرکت کنند باشد و اگر از برودت باشد ضد آن علامات
باشد از جمله ادویه مفرده که مفید است درد گوش را که از حرارت باشد
لبه از قصه و حمایت سفیدهٔ تخم مرغ چون در گوش چکانند وجع
و ورم او را نافع باشد افیون چون حل کنند بروغن بادام و زعفران
در گوش چکانند وجع و ورم او را نافع باشد و هکذا البسر روده مثل
روغن نیلوفر و روغن بنفشه و روغن گل و روغن کدو و روغن گل سپید

ازینها چون کوشنی چقاسنه تسکین اوجاع حاره ایتمکله لکن بایدکه روغن کدو
یا عافه سر که بجقاسنه عصاره دن کدو دیو تازه عصاره دوقی بنج وعصا
واق بیدو عصاره حی العالم وعصاره عنب الثعلب وعصاره الراعی وعصاره عنب
الثعلب بستانی هر کب ازینها چون بر کوشنه چقاسنه ورم کرم را
ساکن کرداند بعضی از حکما کفته اند که عصاره برگ بید چون در مبال
بوست انار کرده بجوش سنه ودر کوشنه که الم او از حرارت بیند چقاسنه
نافع باشد بید انجیر روغن او ودروغن قسط ودروغن بان ودروغن خانزه
ودروغن بادام تلخ هر کب ازینها چون بکوشنی چکا سنه وجعی که از برودت
باشد بر طرف سازد وعسل چون بر کوشنی چقاسنه اوجاع بارده را
نافع بکند وچون بانمک مخلوط سازند ودر کوشنی چقاسنه در منفعت
اقوی باشد لادن چون بروغن کل حل کنند ودر کوشنی چقاسنه وجع
بارده را نافع بود غالیه چون حل کنند بروغن بان یا خیری ودر کوشنی
چقاسنه وجع سرد را نافع باشد لب الخل چون نرم بند داب اورا
بکوشنی چکاسنه وجع بارده را نافع بود چون در زیت جوش سنه بارد غن

بادام

بادام تلخ در تسکین اقوی باشد سداب چون پوست انار در آب
سداب بپزند ونرم کرده بکوشنی چقاسنه وجع ماده بارده را
نافع شد آب پیاز چون در کوشنی چقاسنه وجع بارده را تسکین
دهد وآب برگ کوشنی بر ظفرین خاصیت دارد وقتی چون اورا مرزنجوش
سازند دیگر بند داب اورا با فلفل کرده مخلوط کردانند ودر کوشنی
چقاسنه الام بارده را نفع دهد از جمله ادویه که قرحه کوش را که چرک
از وآید نافع باشد صبر است چون با آب کشنه الخل حل نموده طلا
سازند بر قرحه کوشنی نافع باشد واکر در سید حل کرده در کوشنی چقاسنه
چرک وریخ اورا پاک کند از زاوند چون اب سید وعسل مخلوط
ساخته فتیله بان آلوده کرده بر کوشنی گذارند چرک ازوانکشد
وپاک سازد وکندر زنان چون بعسل مخلوط سازند وفتیله بان آن
آلوده بر کوشنی گذارند نافع باشد عروق آب اورا چون با عسل مخلوط
سازند وبر کوشنی چقاسنه چرک وریخ اورا علاج باشد وزرنیخ چون
بشیر زنان وشیر بز مخلوط سازند وبر کوشنی چقاسنه وریخ را پاک کند

چون گوش بسته شده باشد و سیلان رطوبات زرد و ابی را نه از گوش
ابدار او و به تجربه رسیده که نافع بوده ارمنی چون باسرکه بگوش کنند
دیگر گوش چکانند نافع بود چون بسته و رطوبات از [illegible] چون
حل کنند شیر زنان گرم در گوش چکانند ورم و انچه را در انجا نافع باشد
کرم که در گوش باشد سبب اسفنداد (؟) و عفونت ماده در گوش
کرم متولد میشود چنانچه در دندانها و روده ها از ادویه مفرده
که کرم گوش را نافعست قطرالنت (؟) چون باسرکه مخلوط ساخته در گوش
چکانند کرم را کشته بود و بیخ بوستانی و برگ [illegible] که باشد
کوفته شیره او را گرفته بگوش چکانند کرم او را کشد **دوی و طنین**
حکمی که باشد که صاحب او صداها از اندرون گوش بشنود پیدا شد از
بیرون چیزی واقع باشد از داروهای مفرده که در [illegible] نافعست
حنظل است چون بروغن زیت بجوشانند و در گوش چکانند دوی و طنین را
علاج باشد زهره گاو و نیز چون گراث و زیت مخلوط کرده در گوش
چکانند طنین را نافع شد و اگر بول او را نیز در گوش چکانند نفعه (؟)

تاریخ تولد ... ۵۶۵ ... صفر المظفر
۱۳۱۰ ...

عسل چون نمک بوده مخلوط سازند و نیم گرم بگوش چکانند خارش دود (؟) را
نافع باشد گل نسرین چون آب بگوش چکانند همین حکم دارد آب پیاز نیم گرم
بگوش چکانند دوی را نافع بود مغز بادام تلخ چون ببول اطفال بسایند
و در گوش چکانند دوی که از باد باشد زایل کند روغن بادام تلخ نیز
چکانیدن بگوش نافع باشد دوی و طنین را روغن بادام شیرین چکانیدن
بگوش و مداومت کردن بخوردن بادام حلو دوی و طنین که از حرارت
باشد سود دهد روغن بنفشه و بادام نیز همین حکم دارد روغن زیت
چون قدری از وی با برنج (؟) بجوشانند و صاف نموده بگوش چکانند دوی
و طنین را نافع باشد و اگر چند برگ از سداب اضافه نمود بجوشانند
اقوی باشد روغن ترب نیم گرم و روغن استخوان زردالو و روغن [illegible]
شفتالو و روغن بید انجیر و قطره برگ که در گوش چکانند دوی
و طنین را و ریاح غلیظه را نافع شد و اگر چند حبه [illegible] مسک
در روغن بادام حل کرده در گوش چکانند بجهت تحلیل ریاح چیزی از آن
بهتر نباشد **طریقه دفع ثقل گوش [illegible]** کرمها و سنگینی گوش را که بعد

آفت سمع آنچه مادرزاده است علاج ندارد و آنچه از غیر آن باشد و قریب
العهد معالجه شود و آنچه کهنه شده باشد دیرتر علاج پذیرد و از علامتهای حاره
که بعضی بعد از امراض حاره چون سرسام و حمیات حاره حادث
شود و علامات بارده آنکه با ثقل سمع گرانی در سر باشد و امارات
بلغم و سودا از بعضی علامتها ظاهر شود و کشف حاره را اسباب از ادویه
مفرده که مفید ماده حار باشد روغن نیلوفر چون سعوط کنند ثقل گوش
که بعد از سرسام حادث شده باشد نافع بود و همچنین نفع دهد و جمیع مواد
حاره روغن بنفشه و از روغن بادام و روغن مغز بادام حلو و روغن کدو
و روغن گل همه مرکب از اینها که سعوط کنند یا بگوش چکانند گرانی گوش را نافع
است و عصاره بگوش نهند این روغنها را و گوش را بعضی را آن بدارند نافع
باشد عرق … چون … و عسل … فتیله با آن آلوده سازند
و بگوش گذارند دو روز یا سه روز ماده عفن معه را جمع کرده به تحلیل
برد و دیگر برای ازایل کند ٢ روغن سداب و جمیع روغنهای گرم که در مرض دوی
و طنین نافع بود و زهره ماده گاو و چون بعد از نقیه دماغ بگوش چکانند ثقل

زهره ماده گاو چون بعد از نقیه دماغ بگوش چکانند ثقل را زایل کند

ادو مرور

انرا

انرا زایل کند روغن سداب و جمیع روغنهای گرم که در مرض دوی و طنین
نافع بود در این علت نیز نافع باشد داروهایی که صمم را نافعست
فجل است چون بکوبند با نمک و آب او را در گوش چکانند نافع باشد
عصاره حنظل چون بر گوش چکانند صممی که از سده باشد زایل کند
کندر و خردل را بکوبند با قدری انجیر خشک و فتیله ساخته بگوش
نهند سکنجبین گوش و صمم را نافع باشد خفیف چون با روغن زیت
بپزند تا آنکه محترق شود و مکرر از روغن او بر گوش چکانند صمم و جمیع
آنرا نافع باشد شحم الثعلب چون بگدازند و بر گوش چکانند نافع
اورام و اوجاع گوش یکی از امراض مهلکه است از علامات ورم گرم حرارت
ملمس و سرخی و زردی رنگ ورم است و شدت الم در بعضی
اوقات تب گرم نیز باشد و از علامات ورم سرد برودت ملمس
و سفیدی یا سیاهی رنگ ورم و قلت الم از ادویه مفرده که اوجاع
و اورام حاره را بعد از فصد و حجامت مناسبت بر قطونا
چون با روغن گل و سرکه و آب بر ورم گوش ضماد کنند نافع باشد

[illegible]

خصوص بر ورم ظاهری گشنیز عصاره او را با روغن زیت بر آن چکانند
اورام داوحاج حاره را نافع باشد زیت روغن او را با انزروت کوفته
مخلوط سازند و ضماد کنند بر اورام داوحاج بارده گوش نافع باشد و تحلیل
بلغم کند و ماده ورم منفجر گرداند و از جرب و وسخ پاک کند و گوشت تازه
برویاند حنظل چون ضماد کنند بر اورام سرد که از بیخ گوش باشد تحلیل کنند
و الم را ساکن کند عنب الثعلب چون کوبند و عصاره ممزوج کنند بر اورام
بارده گوش و وجع آن ضماد کنند عوارض او را زایل کند و اگر اسبیل بالس آن
الحل کنند حبیس نفعه بود روغن بادام تلخ و روغن ترب و روغن استخوان زردآلو
و روغن استخوان المشمش اگر از ریب که گوش چکانند اورام داوحاج
بارده را نافع باشد آبی که بگوش رفته باشد از ادویه مفرده که مفید است
آب پیاز است چون بچکانند و اگر پیه بط که از زنبور با او مخلوط ساخته
بهم دار گوش چکانند نفع نماید و آب انار ترش یا آب انار شیرین
مخلوط ساخته در دیگ مس بجوشانند تا از سه حصه یک حصه باقی مانده
انرا بگوش آب رفته چکانند آبی که بگوش رفته باشد بیرون آید و از جمله

ازو خود

دارد که

و از دارد و بانک شهره چوب رازیانه است که اگر او را دوشن کنند و منع
سوختن شوند تا انچه داخل هم باشد بیرون نفع دهد و اگر زکام غذا خاکی
جنبش کنند همین منفعت دهد و از جمیع علتهای که واجب احتساب
از آن که مورث صمم است کلی نفی است چون بگوش رسد کرم آورد دیگر
دخان زیبق است که از آن صفراست دیگر قره و غبار است و غباری
که به برگ او نشسته باشد بر جنبش است **امراض بینی و رعاف** که خون
از بینی آید و سبب تیزی [illegible] که مفید است او را الحجه از است
چون خمیر کنند با آب و بر جبین [illegible] صاحب ضماد کنند نافع باشد
ابل بقره خشک او را چون آب نبید و در بینی دمند سیه خون کند و اگر بسرکه
سعوط کنند هم نافع باشد کافور [illegible] آب کاهو حل کرده و در بینی
کنند منع رعاف کند و اگر [illegible] آب خرمای نارسیده که انرا
بسرکه نید مخلوط ساخته سعوط نماید [illegible] نافع باشد کند و منع خون
[illegible] کند از هر عضوی که باشد از اعضای دماغ چون [illegible] و از او
بینی دمند آب گشنیز تر چون سعوط نماید با [illegible] نافع باشد

واگر تخم او را نرم بسا بیند و صاف کرده در بینی دمند منع رعاف کند
قلقند و قلقطار چون نرم سوده ایشان بسا بیند و در بینی دمند نافع گر با
اگر سوده او را نوخ سازند مفید باشد افلاطون گفته که اگر پوست تخم
مرغ بسوزانند چنانچه سیاه شود بسا بیند نرم و در ماسوره کرده در دماغ
دمند منع رعاف کند هر چند که رعاف قوی باشد ارسطو گوید که چون
یاقوت بر صاحب رعاف آویزند قطع رعاف شود و مرمه? سوده
آن با بمزوج نمایند و در دماغ چکانند قطع رعاف کند که از پردهای بیرون
دماغ باشند کنند خون کبوتر بدماغ چکانیدن منع رعاف کند که از پردهای
دماغ باشند دماغ مرغ چون کوانند نافع باشند بدستور مغز سر خروس و گاه
و در بینی چکانیدن چنین است و اطبا گفته اند که هرگاه آدمی میشود با تنگه
خون از بینی او بیاید و آمدن او باعث بر شفای بسیار از امراض میشود
و همچنین بر عکس که گفته آوردن خون از بینی مفید است یا سببی بر تب
چون برسد خون از بینی آورد و همچنین است روغن او نیز فرفکنک مشک
ریحان و قرنفل حکما گفته اند که اگر مکرر ببویند خون از بینی آورد کندش چون

لبابه

ب بنده و باز هره گاو ماده حل کنند و فتیله با آن آلوده کرده در بینی نهند خون
آورد و همچنین از دو فتیله ساختند و در بینی گذارند همین عمل کند مغز گوشت چون
عصاره او سعوط کنند خون از بینی آورد **فصل در سبب این**
علت یا پاکی دماغ است از اخلاط متعفنه علامات اگر از اخلاط حاره
باشد مانند تیزی و در خلط بوده باشد از دارو های منقیه بعد از فصد یا حجامت
و تنقیه دماغ بایارج فیقرا آب انار شیرین بگوش ننده و در دیگ
کس و در بینی بچکانند از بلای کنند خلاص یا بنده روغن بنفشه چون در بینی
چکانند و همچنین است روغن بنفشه بادام از دارو های که مواد بارده را
نفع رسانند دارشیشعان چون سا بیند و با عسل مخلوط و فتیله با و آلوده در بینی
گذارند دفع کند در بینی را ما غباشه روغن نرگس در روغن مرزنجوش و روغن
یاسمین و روغن ابرس هر یک از اینها که در دماغ چکانند گند مزاج برد
فرجه چون از دوای مفرده که نافع است باشد از سرخ است
و زنجبیل سرخ هر یک از اینها چون داخل فرد طی سازند و در بینی چکانند
فرجه کهنه را نافع باشد آب انار شیرین چون در دیگ گرم کنند چکانند

کتابخانه مجلس شورای ملی

تا غلیظ شود با دار العسل مخلوط سازند و در بینی چکانند چنانکه
در باطن بینی باشند زایل گرداند و اگر آب انار ترش چند گوجه با آب
با شراب و در دیگی کرده بجوشانند تا آنکه پخته شود بعد از آن
بکوبند چنانچه مرهم شود و خارج بینی را با او طلا و ضماد سازند جمیع
قروح ردیه متعفنه را زایل کند عصاره سنقرا اگر سعوط کنند قرحه
بینی را نافع باشد **ناسور و ناسور و سرطان بینی ناسور بینی مثل** ناسور
مقعد باشد و ناسور قرحه باشد که چرک از او بد بو گردد و با وجع و الم
باشد و سرطان بینی در آن باشد سخت و کوچک در ابتدا و بمرتبه
بزرگ شود و بشکل خرچنگ باشد و در آخر منفجر شود و تفصیل او در بیان
اورام خواهد شد ان شاء الله تعالی از ادویه مفرده که نافع این علل باشد
ثمره لوف و لوف بر دو قسم است صغیر و کبیر چون ثمره کبیر را عصاره
گرفته با زیت مخلوط کرده و فتیله از پشم ساخته در او آلوده
در بینی گذارند گوشت زیاده به تحلیل برد زهره نحاس محترق در بینی
گوشت زیاده قرحه و اورام را نافع باشد حلتیت چون با سرکه حل کنند

اگر خرد و
سوده

سوده و در بینی گذارند و مکرر کنند گوشت زیاده را قطع کند و اورام
مذکوره را نافع باشد و آنچه قطع کند در بینی گذارند و بقیه را بیرون
آورند با قلاب زنجار با آب او سعوط کنند یا در بینی چکانند بواسیر او را
نافع باشد **سده بینی** از داروهای که ماده او به تحلیل برد عصاره
تمام است چون سعوط کنند زایل کند و اگر همین عمل با عصاره مرزنگوش کنند
نیز نافع باشد و عصاره برگ چغندر سعوط کردن و بوئیدن بهتر از
عمل تمام است و مرزنجوش مانا فرحا و سرکه و کندر و جمیع زهره ها
چون زهره کبک و کلاغ و امثال آنها چون بو کنند یا در بینی کنند سده
او را گشاید و بول شتر را در بینی کشند همین حکم دارد **عطاس یکی**
هم از امراض بینی عطاس است هرگاه با فراط باشد و او نیز بعینه مثل مرض رعاف
است که در بعضی اوقات داخل امراض است اگر چه مرض عطاس از مرض
های دماغیست و مذکور شد لیکن بجهة تعقبی در دواء تتبع کتب
بعض از اطبا در امراض بینی مذکور شد و از ادویه مفرده نافع
آن خفقان است چون سوده او در خرقه کتان بسته مکرر بو کنند منع

عطسه مفرط کند فرنجمشک از دواهای کثیر النفع است در این علت
بجون بو بنید منع عطسه کند و از داروهای که تیز باشند بجهة عطسه آوردن
بیخ سوسن آسمانگونی و کندش و خردل هر یک ازینها داروها چون ببوید
و ببوید عطسه آورد والله اعلم **امراض دهان** از جمله استرخای
زبان است و از اسباب آن یکی بسیاری رطوبات دماغ و معده است
یا رطوبتی زیاده که در دهن بهم رسد یا آفتی که رگها و پیها زبان را
حادث شود و آنچه از رطوبات مذکوره باشد علامت آن ظاهر است از
معده و دماغ و از دهن و آنچه از علت عوارض عصاب و آورده
زبان باشد علامات او همچون علامات فالج است و از داروهای معمول
که مفید است عاقرقرحا است چون در سرکه بپزند و بآن مضمضه
کنند نافع باشد کندر چون بخایند و نقیع او را بدهن گیرند یا جرم او را
بخورند سستی زبان را نافع باشد مرمیاحی چون قیراطی از او را آبی
که در و جوشیده باشند حل نموده بدهن گیرند و آتش مند ثقل زبان را
نافع باشد بطرون چون صاحب استرخای زبان نان خورد نی که در خمیر او

ادو محرور

بجا

بکار نمک بطرون کرده باشند شفا یابد و خوردن کلم همین منفعت
دارد خصوص در وقتیکه علت از بلغم باشد و وج چون بدهن نگهدارند
سستی و سنگینی زبان را نافع باشد **ورم زبان اگر از صفرا** و خون
باشد علامات آنها ظاهر باشد و اگر از بلغم و سودا باشد علامات
سوء المزاج بارد است معلوم میشوند و از داروهای مفرده که بجهة
علت حاره نافع است بعد از فصد یا حجامت کاسنی تازه است
و عنب الثعلب و برگ انار و گلاب و آبی که در او حی عالم جوشیده
باشد و دوغ ترش و آبی که سماق و عدس و مورد جوشیده باشد هر یک
ازینها چون مضمضه کنند ورم حاره زبان را نافع باشند شیر زنان
و شیر خر و بزر هر یک ازینها چون در دهن نگاه دارند ورم حاره
زبان را نافع بود و همین منفعت دارد گل آبی که در او انجره و موبز بجهة
باشند رازیانه بیخ او را چون بسوزانند و در زبان مالند یا در دهن
نگاه دارند ورم بلغمی را علاج کند و انجره خشک مرزنجوش سبع انه و حلبه
در رازیانه بابونه هر یک ازینها که مضمضه کنند ورم بلغمی و حلبه

نافع بود خشکی زبان را از داروهای مفرده که نافعست مثل بقله
وروغن کدو وروغن گل بنفشه است چون مضمضه کنند با آب نیمگرم خشکی
دفع کند که از حرارت باشد نافعست بذر قطونا مضمضه بلعاب او
نیز همین خاصیت دارد عصارات بارده مثل بقلة الحمقا وکدو
وامثال آنها چون بدهن گیرند نیز همین است کشنیز چون بدهن گیرند
وبخایند خشکی اطراف دهن وحلق را نافع باشد چه مربع بیرون
بر زبان مالند خشونت زبان را زایل کند ونعناع تر را اگر بخایند و
بر خشونت زبان مالند نافع بود قلاع جوشیدگی دهن را گویند
که با درد و الم باشد از ادویه مفرده که مفید است عصارات بارده است
چون عصاره برگ خرفه وبرگ کشنیز تر وماننده آن چون در دهن
نگه دارند جوشیدگیهای انرا نافع بود نبات چون بادرنگ کوز
ب بند و بر جوشیدگی دهن اطفال پاشند زایل کند قرنفل ولسان
ونبات شیر ونار وورق گل وتخم او وگل ارمنی وعدس هر یک
از اینها را بدهن گیرند یا سوده انها را در دهن پاشند جوشیدگی

اثرا نافع

اثرا نافع بود اگر از حرارت باشد قرنفل وفوفل وعاقرقرحا هر یک
از اینها را سوده ایشان را استعمال نمایند جوشیدگی که از برودت
باشد نفع رساند واگر جوشش منجر بجراحت شده باشد مضمضه
بلعاب تخم کتان وتخم ریحان وتخم مرو لعاب بهی سودمند بود و
اگر این تخمها را بکوبند وآرد آنها را بر جراحت پاشند هم نفع دهد
واگر احتیاج به تنقیه وپاک جراحت افتد انجیر وحلبه ونعناع
بجوشانند وبآب ایشان مضمضه کنند جراحت را پاک کند واگر
مکرر کنند بید غدغه نافع بود وحکما گفته اند هیچ چیز بجهت جوششها
مثل اذخر نیست چون بدهن گیرند نیمگرم بجهت جوشیدگی دهن اطفال
هیچ چیز بهتر از ترک شیر دادن نیست وبجای شیر نبات
نگه دار اگر جراحت کهنه گردد ورق حنا ببند وبر جراحت
پاشند سود یابند واگر همین عمل را کبابه کنند همین خاصیت بخشد و
چنین است مضمضه با حلتیت جراحت را نافع دوجع والم را ساکن
گرداند دسعد را اگر سائیده وجراحتی که خورده شده باشد بپاشند نافع

آید و زهرهٔ ماهی و زهرهٔ لک‌لک برخورده دهن لطوخ کنند لغایت
نافع بود حضض نیز چون بدهن گیرند اورام و جراحت او نفع رساند
دارد و دیگر مفرده نافع قلاع کافوراست چون بسایند و بپاشند
انواع زاجات نیز نافع اند چون با عسل طلا کنند گل خیری تا چون
بکوشانند و آب او را با عسل ممزوج نموده در دهن نگه دارند قلاع
نافع باشند نمک چون با سویق چوب بسایند و با عسل مخلوط کنند بدهن
گیرند نافع قلاع آید خرفه نرم کرده بدهن طفل گذارند نافع باشد
موی آدمی چون بسوزانند و بسایند و با عسل بر قلاع صبیان
لطوخ کنند زایل کند آب انار ترش و انار شیرین چون با پیه آن
فشرده طفل با آن مضمضه کند نافع قلاع باشد و بعضی از حکما گویند
که قلاع سبز رنگ که از مادهٔ خون و صفرا باشد بعد از استفراغ
ماده اگر بگلابی که در وی سماق و تخم گشنیز جوشیده باشد مضمضه
کنند لغایت نافع بود و اگر فوفل و صندل سرخ و سفید با آب
عنب الثعلب جوشانیده مضمضه کنند قلاع حاره را لغایت نافع

بود و اگر

ابرانیل بود و اگر برگ درخت بیخ و بیخ او را در سرکه بجوشانیده صاف
نموده مضمضه کنند لغایت نافع باشد والله اعلم آمدن آب بولا
روان که از داروهای مفرده که آنرا نافع است سویق چون با سنبل
بادرنبویه و دارچینی مخلوط کرده با عسل خمیر نموده در دهن اطفال
لطوخ کنند قطع سیلان رطوبات فاسده کند و اطفال را نفع
معظمی با خوردن زنجبیل مربا یا با کل اطریفل صغیر مداومت
فرمایند بستان افروز چون بر سر اطفال گذارند سیلان رطوبات را نافع
باشد شحم الحنظل یا عاقرقرحا یا فلفل مرکب از اینها که بکوبند و با آب
و سکنجبین عسلی غرغره نمایند بلغم لزج و رطوبات عفنه کند از دهن
به برد پر بجوان و گنده از داروهای مفرده نافع آن که دهن را
خوشبو سازد و طلاهات چون در دهن نگاه دارند خالص انزا نسرینه
چون مضمضه کنند نافع بود و جوز بوا چون بکوز گندنا کنند و هر که از
خلط معده باشد سود مند بود و چون نخاید کند هر که از لثه دندان
بهم رسیده باشد علاج کند انیسون لبا بساید و بر بیخ دندانها بمالند

کندلشه بن دندان را بر طرف کند لیسه بخوردن آن برای اصلب نافع
بود کند دهن که از معده بود فرنجمشک و فرنقل و فاقله کبار و پوست
ترنج و سعد و مرو کبر و طرخون و زرنباد و هر کب که بکار بند قطع را بجه
گرمه از دهن بکنند و بوی سیر و پیاز و شرابرا بر طرف کند خصوصا
زرنباد و از ادویه که واجب است اجتناب از اینها که موجب گند
دهن میگرد و آبهای معدنیات چون معدن کبریت و زاج و غیر آن
گنجد چون بکار بند و از آن چیزی در بن دندان بماند موجب گند دهن باشد
حلبه چون بپاشند عرق بدن بدبو شود و گند دهن بهر سه از ادویه
ادویه مفرده که تقویت دندانها کند و بجهت دندانها بوات مسیله کابلی
چون در دهن نگه دارند سه که عفص چون با آن مضمضه کنند دندانها
قوت ~~دهد چون~~ بسند برطرف کند تا بنل چون بکار بند نافع بود فوفل چون
بکار بند دندانها را قوت دهد و چون بسند بلبسان الحمل خب نند
و در دهن گیرند دندانهای متحرک را مستحکم کند عاقرقرحا چون بجوشانند
و با آن آب مضمضه کنند دندانهای متحرک را محکم گرداند که ماده آن از برودت

باشد

باشد سماق چون بجوشانند و با آن آب مضمضه کنند دندانهای
متحرک را که از حرارت باشد محکم گرداند درد دندان و زیر بیخ آن
از داروهای مفرده نافعه آن ریشه خطمی است
چون بجوشانند در سرکه و با آن مضمضه کنند درد دندان را ساکن کند
ریشه کبر چون بسرکه بجوشانند و بدان مضمضه کنند همین نتیجه دهد
و خائیدن ریشه مذکور و ثمره کبر همین کند فوه چون بخایند درد ساکن
شود بیخ سوسن چون بجوشانند و با آن آب مضمضه کنند همین نتیجه دهد
اگر اسبغول را با دوج کنند او نیز چنین باشد کاسنی تر چون با آب
او مضمضه کنند درد دندان که ناشی از حرارات ساکن گرداند
و آب گدو نیز همین نفع دارد و ریشه درخت گز چون با سرکه بجوشانند
دانه که را در دهن نگهدارند درد دندانرا نفع بود قنه چون دندانی
که سوراخ شده باشد مدون او برکنند از و نیکو بود و چون از حلتیت
با گندر پر کنند نیز خوب باشد کافور و مشک چون سوراخ دندان بایشان پر کنند
منع دندان کند و دهن را نیز خوشبو کند و اگر انجیر آنجو کنند همین نفع دهد

سه کپی کبوتر چون با فلفل مخلوط ساخته بسوراخ دندان گذارند
دروی که از جهت سوراخی دندان باشد ساکن کرده اند و نیز چون بو
داده او را بسایند بروغن زیت پر دندان سوراخ شده طلا
نمایند کبریت که گرد آتش ندیده با عفص مخلوط ساخته چون سوراخ
دندان با آن پر کنند منع تا کل دندان کند **کندن دندان بسهولت**
آن از داروهای مفرده که کندن دندان باسانی شود بی واسطه کلبتین
تخم انجره چون بسایند و با قند مخلوط سازند و در بیخ دندان گذارند بآسانی
کنده حنظل چون درون آن خالی و طلب و زیت پر کنند و در تنور ی
که خاکستر گرم باشد گذارند تا بجوشد چون بر دندان مالند باسانی
برآید و اگر آب غوره بر و داخل کنند و بجوش نهند تا سخت شود چنانچه
بقوام عسل رسد در بیخ دندان مالند بسهولت کنده شود و از داروهای
مفرده که کرم میشد از و تخم گراث چون بسایند و خلط کنند بشیح
که در روغن کنجد گداخته باشند چون در زیر دندان بخور کنند کرمی
که باشند ریخته شود و اگر همین عمل با تخم پیاز و بذر البنج کنند همین نفع

دهد **کندی دندان** از داروهای که نافع است خرفه است چون
برگ او را بخایند دفع کندی دندان مفرط کند و چون بخایند یا بروغن
بمالند همین حکم دارد و انجیل اگر با فندق و جوز و بادام شیرین و نان
جیل کنند همچنین نافع باشد از داروهای مفردی که دندان را جلا دهد
چوب اراک است چون دندان را با آن مسواک جلا یابد و حجر سنباده
چون سفوف کنند با آن دندان را سفید بخشد جلای دندان را عقیق
سائیده نیز چنین است عسل از داروهای عظیم النفع است در حفظ
صحت دندان و جلا دادن آواز او و صحیح و محکم کردن او بای دندان
و مزیل عفونات آن باشد چون مدتی در دهن گرفته انگشت بر و مالند
نافع شد چون بخواهند خواهند که دندان زود بروید مسکه را با عسل
مخلوط کنند و بر موضع نبت بمالند بسهولت بروید و چنین است
چربی که در میان مغز برآید بسایند و بر دندان بمالند زود برآید
خون آمدن از بن دندان با زنگ چون پاره کاه از دیگر ببندد و با آب
آن مضمضه کنند خون از بن دندان حبس کنند بمورد چون برگ او

بکوبند و بپزند و شیرهٔ آن را گرفته با آن مضمضه کنند یا در دهن نگه
دارند زایل کند اینست و اورام حاره بن دندان را فرونشاند
و بن دندان را مستحکم گرداند گلنار چون با سرکه بجوشانند آب آن را در دهن
نگه دارند دافع خون بن دندان کند سبب چون لب بیند و در بن دندانها
بمالند منع خون کنند و مجرب است **اورام لثه و قرحهٔ آن** از ادویهٔ
مفرده که نافع است اورام و قرحه لثه را شب جمیع زاجات
نافعه یجمعه اورام و قرحه لثه چون بپاشند بر لثه ورق جوز خشک
او را با گلاب بجوشانند و بدان مضمضه کنند اورام لثه را نافع
باشد سرکه چون بیخ بنج در او پخته باشند مضمضه کنند با آن وجع ورم
لثه را سود دهد مسکه چون بر لثه مالند اورام و اوجاع لثه را نافع
دارد ام دهن را نافع باشد گز و جوزان بجوشانند و با آب آن مضمضه
کنند اورام صلبیه حاره لثه را نافع باشد حضض چون با عسل طلا
کنند بر قرحه لثه نفایت نافع بود تخم گل لب بیند و بر قرحه لثه بپاشند
نفع دهد طین مختوم چون ذرور کنند بر قرحهٔ لثه که خون از او آید نافع

باشد

باشند کبابه چون بخایند بر قرحه که در جمیع بدن بوده باشد که بر لثه بوده باشد
باشند نافع بود از دارها دعفدانکه مفرح است دندان و لثه را قحل است
چون مکرر خوانند مضر باشد و چنین است کراث و خوردن و آش میدن
حموضات مثل غوره و ترنج و لیمو و آنچه با اینها مانند و خورشها مرکب
از ترشی و ه بیض و اشیائی که دندانها را اعجب کند مثل یخ و برف
و اشیاء سریع العفن چون شیر و ماهی و گوانج و جغرهائی که خاکند
آن مشکل است خلل مفرد دندان باشد **شقاق لب و ورم از ادویه**
از ادویه‌های مفرده مصطکی است چون بروغن زیت حل کنند و طلا
کنند سپستان چون بجوشانند و با آب او بر شقاق طلا کنند نافع
باشد لعاب بذر قطونا همین عمل نماید کثیراء محلول او را هرگاه
طلا نمایند نافع بود و چون لب که لب بیند با عسل و بر شقاق لب
طلا نمایند نافعست ورم او را نیز والله اعلم **از ادویه صفت**
و قصبه شوش و صدد از ادویهٔ مفردهٔ نافعه مرداسنگ است چون
غرغره کنند با ورم گرم لوزتین نافع باشد و شراب او را چون بیاشامند

همین منفعت دارد عدس چون با عناب و تخم کشنیز خشک بجو
شانند و باب او غرغره فرمایند اورام لوزتین را زایل کند کشنیز تر
چون باب او غرغره فرمایند اورام را نافع بود و چون با حنا کشنیز
سبز بشیند فعل او قوی باشد حلتیت چون با عسل حل کنند و بر
خنک مالند اورام بارده لهات را بتحلیل برد و نافع بود
آب کرا بباشامند ورم لهات و حلق و سینه را نافع بود آب
سرد بخلاف آن باشد استخوان خرمای هندی چون بسوزانند
و از خاکستر او لهات افتاده را از جای بردارد و نافع بود و چون
با او غرغره کنند همین نفع دهد نعناع چون باب او غرغره کنند
ورم که منفجر شده باشد پاک کند غاریقون چون بجوشانند در شراب
و بدان غرغره کنند ورم لوزتین را بتحلیل برد و بغایت نافع باشد
خشک چون بجوشانند و آب او را بعسل مخلوط کنند غرغره
فرمایند اوجاع لثه و عضلات حلق و حواس را نافع بود
خناق و درد حلق و اسباب اینعلت یا بارده است که در آخر حلق

اگر ورم

واقع است

واقع است و راه نفس را تنگ کرده از علامات حاره تب گرم و
شدت وجع حلق و سرخی چشم و روی و شیرینی یا تلخی آن و سرعت
نبض و علامات بارده خفت و علامات مذکوره بود داروهای
مفرده که بعد از فصد و با حجامت نافع باشند آش میدن و غرغره کردن
آب لیمو چون بیاشامند و غرغره کنند خناق گرم غلیظ المزاج بوده باشد
زایل کند و اگر باب عنب الثعلب یا فلوس خیار شنبر غرغره کنند خناق
گرم را بغایت سود مند بود و اگر فلوس مذکور را در دهن نگاه دارند
و آب او را فرو برند ورم باطن حلق را بتحلیل برد و اگر باب او غرغره
کنند در ابتدای علت تحلیل ورم کند و در دراسب کم کند و اگر در آخر
علت نیز غرغره کنند نافع باشد و اگر بانی که در وی انجیر جوشیده باشد
غرغره کنند اقوی باشد خطمی چون روغن او را بر خناق مالند خناق را نافع
بود و همین و عمل چون با تخضض کنند نفع رسانند از ادویه که خناق بارد
را مفید است عسل نفک گرفته است چون بر خنک مالند نافع باشد موم
فرمقد از رطلی از و در سکنجبین حل کرده و بر خنک مالند بغایت

نافع باشد و اگر برگ توت سیاه یا با آب عدس جوشیده غرغره
کنند نافع بود و رماد خطاطیف چون بر حلق مالند نافع بود و خمیر
چون حل کنند و آنچه ادا است ربع آن روغن بنفشه اضافه نمایند
و بدان غرغره نمایند خناقی که سبب آن ورم باطن حلق باشد
نافع گردد خروس چون سرگین او مقدار دو درهم در سه وقیه شربت
توت سیاه حل کنند و غرغره نمایند نافع شد اسفناج در دفع
امراض نزلی و اوجاع حلق خوردن آن بغایت نافع است و اگر
با بنفشه بپزند و بخورند بهتر باشد و لازم است صاحب خناق را که
از خوردن بعضی چیزها مثل اجتناب کند چون خوردن ترب و
لنو پیاز و آب بسیار سرد که مضر باشد خناق را و جمیع اجزای سینه
و داخل شدن کرم یا جزو دیگر در حلق که بجهة بیرون آوردن از حلق
مفید است با کشتن آن حاصل انزروت چون ... که ترش بجوشانند
و بمقدار نیم سکرجه بیاشامند کرمی که در حلق باشد بکشد و اگر غرغره
کنند از حلق بیرون آید حرف چون بیاشامند مقدار یکدرم با آب

اگر خورد

کرم

[illegible] ۳ [illegible] ۳ [illegible] ۳ [illegible] ۳ [illegible] ۵

کرم دفع کنند و آنچه از کرمی یا غیره در حلق باشد بیرون آید بحة
الصوت عبارت از کونیکه آواز گرفته شود و سبب آن خشونت حلق و قصبه
و شش باشد و از چیزهای یابس پس از دواهای مفرده که در معالجت
نافعست منفعه سابله چون او را بیاشامند بحة الصوت و وجع
حلق را نفع دهد حلتیت چون در آب حل کنند و اندک اندک
از آب آن بیاشامند آواز را صافی کند و [illegible] و خشونت
حلق را نافع باشد گوشت مرغ چون [illegible] او را بیاشامند آواز را صاف کند
ماء الشعیر چون بیاشامند خشونت مذکوره سینه و شش را نافع
باشد مر چون در زیر زبان نگاه دارند و آب او را فرو برند خشونت
و قصبه و شش را زایل کند و آواز را صافی و اگر با دارچینی و شکر
مخلوط سازند فعل او قوی بود دارچینی چون مداومت بخوردن او
نمایند خشکی که از رطوبات لزجه باشد که بدین مرض انجر و نافع
باشد و درین امراض بهترین ادویه باشد فضلات را خشک
کند صمغ عربی در زیر زبان چون نگه دارند و آب فرو برند خشونت

[illegible]

[illegible]

حلق و قصبه و شش را نافع و آواز را صاف گرداند روغن بنفشه
بادام چون خوردن او نیز همین منفعت دارد زردهٔ تخم مرغ
نیمبرشت او با عسل در وقت خواب بخورند سرفه را نافع باشد ترب
عسل چون با هم خورند گرفتگی صوتی که از کثرت فریاد کردن بوده
باشد زایل گرداند **اجتماع فضلات در سینه و شش** داروهای مفرده
نافعه حلبه است و اکلیل الملک و پرسیاوشان هریک ازینها
که مذکور شد جوشانیده آب او را بیاشامند فضلات صدر
و ریه را برطرف کند و سبب بو را زایل نماید حلبه تقویت بدن
نیز کند با منافع مذکور حب حرف حسوب زنند و بخورند سینه از اخلاط
پاک کند نمک اندرانی و انواع نمکها چون بخورند فضلات
بلغمیه را از سینه پاک سازد جلغوزه مداومت بآن مثل جلغوزه
لهٔ مسکه با عسل خورند خلط برآورده و مادهٔ ذات الجنب
پخته کند و اورام سینه و پهلو را نافع بود و اگر بیخ عسل خورند
در پخته کردن مراد اقوی باشد و در بیرون آوردن اخلاط از سینه اضعف

اضعف العباد محمد

اگر بیاشامند خلطی که در سینه باشد نرم گرداند نخاله گندم چون بجوشانند
در آب خیسانند پس بدست بمالند و صاف نموده قدری از شکر
و روغن بادام حل اضافه کرده با آتش ملایم بجوشانند و بیاشامند
داخله در سینه باشد پخته سازد انیسون بجوشانند و آب او را با اصل
السوس بخورند سینه را از اخلاط غلیظ پاک کند انجیر خشک چون
با زوفای خشک بجوشانند و آب او را بیاشامند سینه را از
اخلاط پاک کند و لعاب مفید بود پوست بیخ کبر چون آب نبید
و مخروط سازند بعسل و بیاشامند تحلیل بلغم کند و سینه را از فضلات
رطبه پاک سازد بسهولت برآورده تخفیف در اوجاع باردهٔ او کند
الربو و ضیق النفس و نفس الانتصاب ربو علتی را گویند که صاحب او را
چاره نباشد از نفس زدن متواتر مثل صاحب خناق و این علت
مخصوص شش باشد از اعضای صدر و ضیق نفس علتی باشد که صاحب
او با عانت هوای مستنشق نفس کند و نفس الانتصاب علتی را
گویند که صاحب او را حالتی باشد که گوئی نصف نفس آمد می آید

داو تار است شود نفس او بر نیاید و اسباب اینعلت شده
مجاری نفس باشد از اخلاط غلیظ که در این مجاری واقع شده باشد
از ادویه‌ای که مناسب اینعلت را دهن طبان چون بیاشامند
نضج دهد اخلاط سینه را و عسر نفس را نافع باشد و روغن بادام
نافع چون با عسل و بیخ سوسن آسمانگونی سرده مخلوط ساخته بر سینه
مالیدن اخلاط خام را پخته کند و عسر نفس را نافع باشد اشق چون
با عسل مخلوط سازند و بلعند بخورند یا با ماء الشعیر بیاشامند نافع
باشد ربو را و عسر نفس و نفس الانتصاب را که رطوبت سینه باشد
بر سیاوشان آبی که دارو پخته باشند نافع ربو باشد دارچینی چون
عادت نمایند یا در طعام ربوئی که از اخلاط غلیظ باشد ازاله
کند شیر چون بیاشامند علت ربو را نافع باشد خصوصا لبن لقاح
ولی مطلق تنگ نفس را نافع است حلبه چون با خرما بجوشانند
و صاف نمایند و عسل اضافه نموده دیگر باره بجوشانند تا سخت
شود و بعد از خوردن طعام اندک زمانی بیاشامند ربو و تنگ النفس

نافع باشد

نافع باشد و اگر بجای خرما مویز منقی کنند نیز خوب است کبریت چون
بپزند و با زرده تخم مرغ نیمبرشت بخورند ربو را نافع باشد سرکه چون گرم
کرده بیاشامند تنگ نفس و نفس الانتصاب را نافع باشد زعفران
چون بخورند تقویت آلات تنفس کند و ربو و تنگ نفس را نافع باشد
و چون با رب السوس در دهن نگاه دارند همین منفعت یابند گوگرد
چون با عسل چون با عسل بپزند و خمیر کنند و بخورند تنگی نفس را زایل
کند کرته و یا چون مرزه در مقدار دو درم در دهن نگه دارند و آب
او را فرو برند تنگی نفس و ربوئی که از معده ضعیف ناشی شده
باشد سود دهد سفرجل چون آب او را بیاشامند نفس الانتصاب را
نافع بود **سعال نزله و سرفه** از امراض ریه است و اسباب اینعلت
اخلاط اربعه باشد بطریق نزله و غیر آن و از علامات نزله آنکه
شب اشتداد کند و همچنین بعد از خواب و علامات خون سرخی
چشم و دردی و شیر بینی و دهن و پری نبض و از علامات صفرا
تلخی دهن و زردی رنگ روی و تواتر نبض و از علامات بلغم

از سرفه وتری خشم وصفر نبض ونرمی آواز واز علامات سودا خشکی
دهن ودرشتی او وصغر نبض وصلابت او واگر بسبب سرفه سوء
حال جگر یا سوء حال معده باشد علامتش سوء حال این ... بوده
باشد از ادویه که درشینیت مفید است در سرفه حاره نزله بعد از
فصد وحجامت استفراغ است کثیر المنفعت است سینه وپهلو را
همگی نافع است چون بجوشانند وبخورند واگر اشک در جو یا در ماشی
مقشر پخته بخورند هم نافعست امراض حاره نزلیه را تخم خطمی چون در آب
کنند لعاب بگیرند وبا فانید یا قند بیاشامند سرفه خشک را
نافع باشد لعاب بهدانه نیز بدین دستور همین انتفاع بخشد اگر
با فانید باشد وترنجبین وشیرخشت هر یک از اینها چون بیاشامند
خشکی حلق وریه وسینه وسرفه را نافع باشد وشکم را نرم سازد
وماده را از بدن بیرون کند الوی سیاه وترشید چون بیاشامند
سرفه گرم را نافع بود ودفع مواد مزمنه حاره بکند وحرارت تب را
زایل کند واسهال اخلاط صفرا کند خصوصا با فانید یا ترنجبین یا شیرخشت

لکن انواع

لیکن انواع سرفه بارده را مفرحست صمغ عربی چون در دهن نگه دارند
وماده رقیقه که از دماغ بر ریه ریزد وبسینه آنرا غلیظ گرداند ومانع
نزول آن شود واخلاط را مستعد اخراج گرداند سرفه بنفشه
ونیلوفر ومغز بادام شیرین وشربت بنفشه وشربت نیلوفر همگی
آشامیدن سرفه گرم وخشک را نافع بود وبنفشه روغن بنفشه وروغن
نیلوفر وروغن بادام اینها نیز در سرفه گرم وخشک نافعند هرگاه
بیاشامند تخم خربزه وکدو چون بکوبند وبا آب سرد شیره کشند
وشربت بنوشند سرفه گرم وبوست حلق وحنجره ودهن را زایل
کند ودرد سینه را که از اورام ملتهبه حاره باشد زایل وسرفه برآرد
واگر با فانید بیاشامند جمیع منافع مذکوره اقوی باشد انجیر خشک
با زوفای خشک بجوشانند وبیاشامند سرفه بارده مزمنه را نفع
دهد حلبه بمثالی که مذکور شد در ضیق النفس چون با قدری انجیر
خشک بیاشامند سرفه بارده را نافع باشد واگر قدری از رطبه
بجوشانند تا مهرا شود وصاف نمایند وهموزن آن آب عسل

کف کرفته اضافه نمایند و باتش نرم بجوش شنند بار دیگر تا بقوام آید
و هر صباح مقدار یک ملعقه بیاشامند سرفه خشک در بور العابات
نافع باشد مویز دانه بیرون کرده خوردن او لعابیت نافع باشد
و علتهای قصبه ریه را اشد چون بیاشامند دفع خشونت حلق کند
و سرفه را نافع باشد اگر قصب او را در آتش نرم بریان کنند
و آب او را بمکند خشونت حلق و سینه و سرفه را نافع بود و اگر
از قصب شکر جلاب سازند و بشرب او مداومت نمایند سرفه
و خشونت حلق و تنگی نفس را العابات نافع باشد **سرفه**
الطفل از جمله داروها که سرفه اطفال را نافع است کثیرا و شکر است
که هر دو را آب نبید یا بشیرها در شی یا بشیر بز بدهند بخورد و صمغ عربی
و کثیرا در آب السوس اجزا را برابر کرده همه را کوفته و مخلوط ساخته
قدر نیم درم از او طفل با شیر بخورد سرفه او نافع باشد برگ درخت
بنفشه چون تر او را کوفته شیره بگیرند و شکر و نبات اضافه نمایند
و طفل بیاشامد سرفه او زایل شود و در ایام نه تر او را بجوشانند

او بجوشانند

و صاف

و صاف کنند و با شیره ها در شیشی یا بشیر بز ممزوج ساخته بخورد طفل دهند
سرفه و درد سینه را نافع بود و اگر از روغن بنفشه یا بادام و شمع سفید مرهم سازند
و مالند بر سینه طفل سرفه صعب سو زایل کند جوز السقیع چون ابی سکر را
بکرد طفل بندد سرفه صعب سو زایل بکند رجل الغراب گیاهیست
مشهور در کتب ادویه چون بیاویزند بر طفل از سرفه فرزنه خلاصی یابد
نفث الدم از سینه خونی که با سرفه بر آید از حلق سبب ان شکافته شدن رگهای
سینه و حلق باشد علاج آن الخفض بندند چون بیاشامند نافع باشد آرد گندم چون
بیاشامند بعد از انکه جوشانیده باشند با آب و غلیظ شده باشد نافع نفث الدم
بود و اگر نشاسته گندم خورند همی منفعت دارد تخم مرغ چون بجوشانند با
که سرکه ممزوج باشد زرده او بسرشته او را بخورند نفث الدم را علاج باشد
کنند بقدر نیم درم با کمتر بخورند خونی که با سرفه بر آید از گلو نافع باشد گل ارمنی
چون بخورند همی نفع رساند کهربا و سندروس همی حکم دارد خرفه
نافع بود هرگاه بخورند مرد آرید چون مرغ آب بنید یا آب انار بنی بیاشامند
نفث الدم را مفید بود ارسطو گوید که رفرود در برحد هر دو را خوردن

و تنقیه کردن نافع نفث الدم را مفید بود ارسطو گوید خوردن موی سر

انسان چون بسوزانند نافع نفث الدم شود الجبار سغوق آن با جوشیده

آن بیاشامند مهلی حکم دارد و لیکن مغز پستی و جوز نیز زنان هر یک از اینها

چون کرم از پستان بیاشامند با به پر خاله نیز جوازه خوردن مهلی صفت

دارد تخم باذرنگ چون بکوبند و بخورند شفا باشد نفث الدم را و ادرار علم

ورم ریه و صدر را آن ز پهلو اسباب این علت ها اغلب از خون و صفرا باشد

دار مفردات آن تب تند و پس فرو در کثرت عطش دهد این رنج آید از اردی

مفرده مفیده بنفشه است چون بکوبشانند و بیاشامند درد پهلو را نافع

باشد و شراب بنفشه نیز نافع است مفید است نیلوفر منفعت او نیز مثل بنفشه است

درد سینه را سود مند تخم مورد چون بخورند با شربت تخمه بیاشامند

ریه را سود مند بود و حلبه چون بیاشامند بوزع کهنه و کو زند تنگ نفس

و وجع سینه که سرفه زاید کند تخم کتان او را ده مقدار ۳ درم بخورند

درد سینه را نافع باشد انجبار خشک چون بکوبشانند و باب او غرغره کنند

ورم گرم قصبه ریه را نافع باشد داکر زوفا خشک چون بکوبشانند و باب ادیط

ادرا باشاند

ادر ... و

بباشند و جرم ادرار ضماد کنند ورم صدر را نافع بود و اسفناج چون بباشند

او جاع صدر و ریه را نافع باشد که ماده او از دماغ باشد و اوجاع که از غلبه

خون و صفرا و بلغم باشد نافع است مثل ایهو و چون لعاب ورم نابکو دهع

از و بخورند اوجاع ریه او ادرام قصبه ریه را نافع باشد و بسهولت اخلاط

از سینه بر آرد و چون بخورند وجع صدر را بر در آسود و هند و ج چون بکوبشانند

و آب او را بخورند وجع صدر و ریه که او بر ودت باشد زایل کرداند و اله

اعلم مرض سل و جرح در ریه قرحه و جراحتی بهم رسد اهل انس گویند دار علامات

آن لدزم دقی باشد و بلغم بسر فه بر آید بد بو بود و چون در آتش اندازند بد

بو بد ... دهد و را داو ریه مفرده که دین علت مفید است لبن است چون بیاشامند

ریه را سود از جرک و ریم پاک کند و وقع و است بدن که در حمیتی که دل از حرکت را بدانم

سلن دق است از آن نیاید و تقویت نیز طبیب بدن کند و نیز مهر

نیز زنان است حقوص که از پستان بیاشامند اطبا بر آنند که شیر تره شیر عزیزه

نافع است نافعند نفث الدم را و جره بد بوی غلیظ که از سرفه مسول بر آید

پاک کند ریه او را حقوص شیر خر و اگر بده غلیظ باشد اینه شیر خر باید خورد

در دیکهنه که در د
ریه باشند زایل کند
بر سیاه دشمن
چون با بکوشانند داب
ادرا بباشند

و اگر نبض را نگرده باشد از شیر و شیر برده شیر گاو دهند و اگر شکم رقیق بود
باید شیر را سنگ داغ کنند و بدهند و در اواین علت شیر نباید داد و اگر
غذا صاحب مرض شیر برنج با حلوا و رس دهند نافع باشد رب انار شیرین
چون سفول بیاشامند با آب تمرهندی ساخته دفع عطش او کند و ترطیب بدن
نماید و اگر دانه انار بخورند در اکثر ان نیز نافع باشد پسته نیز چون در آتش سول کند
و مغز او بخورد نافع باشد جمیع بلغم حاشیدن قرص ریه را نافع بود و اگر ماش
سوق بسازند و بخورند بغایت نافع بود روغن گل چون با سرکه جوشیده شود
استعمال قرص ریه نفع رساند سرطان نهری نیز قرص ریه را نافع باشد هرگاه
در آتش اندازند با شیر خورند نفع باشد طین مختوم چون بیاشامند حفظ
حس کند از سطر ... و انچه که حادث شده باشد و مانع حدوث شود علت
دقیقه ... را بغایت مفید قرص ریه سوختگی کند اول علت خفقان علتی باشد
که دل در درون سینه حرکت کند زیاده از طبیعی و اسباب او از اخلاط
باشد و علامات هر یکی از اصحاب معلوم شود اگر غلیظ صفرا باشد نبض سریع
و متواتر و عطش و اضطراب قلب بسیار بود و بول زرد رنگ و اگر علت چون باشد

بول سرخ

بول سرخ رنگ و روی سرخ و عطش بر نبض صفرا و دم باشد و علامات
بلغم نبض ضعیف و نرم و کم حرکت و بول سفید و اگر از سودا باشد نبض صغیر و صلب
و کم حرکت و بول سیاه رنگ و غلیظ باشد چون دل اشرف اعضا است پس
واجبست که ادویه مفرده که معالجه او کرده شود اشرف ادویه باشد از آنجمله
ابریشم چون بخورند مفرح است و مقوی دل گرم باشد و تقویت ارواح
بدن و تلطیف آن کند و بدن را فربه گرداند مروارید چون بیاشامند دفع خفقان
حار و ضعف قلب کند ترنج آب او از مقویات دل گرم باشد و دفع خفقان
و پوست او از مقویات دل سرد باشد و خفقان سرد را نافع بود کافور مقوی
دل گرم و دافع خفقان گرم باشد و اگر خوف بجهت زیاده شیر بدان باید قلیلا
از مشک با عنبر اضافه نمایند بغایت نافع باشد و اگر کافور معده دم باشد با نافع
بوده باشد از استعمال آن ظاهر شیر در غایت منفعت باشد دل گرم را دارا شیدن
او خفقان را زایل کند تخم کشنیز تفریح و تقویت دل گرم کند کمثری و سفرجل
و تفاح و نیلوفر و گل مختوم و گل سرخ و صندل و ریباس و انار شیرین و تمرهندی
رطب و بقوه و مرداربید و یاقوت هر یک از اینها چون ب بینند بنبت

نافع بود خفقان گرم را و مقوی قلب و مفرح باشد و از نگاه داشتن
یاقوت با خود نیز این را منافع باشد دارچینی و درونج زرنبه کندر
و مشک و زرنب و دواء المسک خراسانی و جدوار و بادرنج و زعفران
و عنبر و عود و نعناع و قاقله و مغز پسته و مومیایی هر یک از اینها چون
بقدر یک درم شربت بیاشامند مقوی دل بارد باشد و مفرح آن و خفقان
بارد را انبت نافع باشد و ماء اللحم و زرده تخم نیمبرشت از جمله
اغذیه مفید است صاحب خفقان و علت قلب را و تقویت قلب
و بدن و تفریح تمام آورد غشی عارض باشد که جمیع قوای نفسانی و طبیعی
در قلب جمع شوند بجهت حمایت قلب و جمله حواس و آلات حس و
حرکت از افعال خود باز مانند و سبب انبعث یا امر خارجی باشد چون غم
و هم مفرطین و فرح و خوف مفرطین یا از امر داخلی باشد چون قلت روح
که از کثرت جوع یا از رفتن خون بر اسهال یا از رفتن خون بسیار از
فصد یا رعاف و امثال اینها عارض میشود و علامات هر یک
از اینها از نبض معلوم گردد و نبض در جمیع اسباب خارجی

مختلف باشد

مختلف باشد باختلاف لون و در جمیع اسباب داخلی باختلاف
لون و نبض و ضعف تمام در حرکت نبض باشد و سقوط سبب
بدن سرد باشد و قدرت بر هیچ قسم از حرکات نباشد حتی بر
داشتن چشم از یکدیگر از ادویه مفرده که در غشی مفید است
آشامیدن آب سرد است اندک اندک و پاشیدن گلاب برای
مریض و جمیع آنچه در خفقان مذکور شد از دوا و غذا در غشی نیز
نافع است ورم پستان از زخم پستان و ورم اول از
ادویه مفرده که ورم گرم را نافع است بذر البنج است چون بکوبند
و با شراب خمیر کرده بر پستان ضماد کنند ورم گرم را نافع باشد
سفرجل و خطمی هر یک که بر ورم پستان ضماد کنند نافع بود عدس
چون با آب دریا بجوشانند و بر ورم پستان که شیر بسته گشته باشد
ضماد کنند گشوده شود نعناع چون تر او را بکوبند و بر ورم پستان
که از آنجا شیر بسته باشد ضماد کنند بتحلیل برد و با انضمام او عسل
زیت اقوی باشد عمل او شبث چون تر او بر پستان ضماد کنند نه

[illegible]

که سبب ورم برودت باشد نافع بود حلبه و بابونج نیز همین
منفعت دهد از ادویه که شیر در پستان زیاد کند و براند رازیانه
است چون برگ او را بخورانند یا با جو بگوشت پزند و بیاشامند شیر را
زیاد کند و براند و اگر با گندم بگوشت پزند و بیاشامند همین منفعت دارد
و اگر ارزن نخود با شیر گاو بگوشت پزند شیر را زیاد کند و تخم گراث
و تخم شلغم و تخم السبت و تخم خیارین و تخم خشخاش و تخم کنجد
هر یک از اینها چون بیاشامند شیر زیاد شود آب رازیانه
بماء الشعیر بگوشت پزند و بیاشامند پستان را پاک سازد
از مراد از ادویه که قطع شیر کند شوکران است چون بکوبند و
بر پستان ضماد کنند و از اغذیه خوردن عدس با سرکه و نان خشک
با سیب و سرکه و نمک بسیار زنان بهر یک که مداومت نمایند
شیر را در پستان خشک گرداند **امراض معده اسباب**
درد معده اگر سبب آن ورم معده باشد از اخلاط اربعه علامت
اختلاف نبض و تب گرم لازم است هر خلط دا اگر وجع معده

اگر و
بماده باشد

بماده باشد علامت آن اختلاف نبض و خفت وجع از ادویه
نافعه انفع آنست در ماده حاره که بحران باشد بعد از فصد و حجامت گشنیز
تر است چون آب او را با فلوس خیار شنبر بیاشامند اورام حاره را
نافع باشد و فلوس مذکور با آب عنب الثعلب نیز همین منفعت دارد و شراب
نیلوفر و شراب بنفشه را آشامیدن ورم صفرا و برا نافع باشد برگ انگور بستانی
چون بر معده طلا کنند اورام حاره را نافع باشد و اگر با نخاله آرد جو ضماد
نمایند در تسکین وجع اورام گرم اقوی باشد بیخ نیلوفر چون بر ورم معده
ضماد کنند تسکین الم و حرارت آن کند کهربا چون سائیده بخورانند وجع
معده گرم را نافع بود اقحوان آشامیدن نیز همین خاصیت دارد و عنبر چون
اوجاع معده بارده و از ریاح غلیظ که در رودها باشد بغایت نافع است و اگر
در روغن پاک کنند و پنبه با آن روغن آلوده کرده بر فم معده گذارند
وجع او را زایل کند افسنتین چون بیاشامند یا ضماد کنند اوجاع معده
نافع بود و اخضر چون ضماد کنند بر معده اورام بارده او را نفع دهد مصطکی چون
بسایند و بیاشامند محلل اورام بارده معده باشد و مسکن وجع آن زبرجد

وشب چون بکمین انگشت کنند صبر یا با خود دارند وجع معده را نافع بود
وقصب الذریره چون با عسل وتخم کرفس بیاشامند ورم معده وجگر را
نافع باشد ناسول چون بکوبند واب اورا بیاشامند ورم معده را
بغایت نافع بود واگر بکوبند واب اورا فرو برند همین نفع دهد
موسیائی چون قیراطی از او با دو دانک گل ارمنی وبکدانک زعفران
در اب عنب الثعلب یا در اب مغز خیار شنبر حل نموده بیاشامندد ری
که از ضربه وصدمه معده وجگر را عارض شده باشد زایل کند قیر لیا چون
با سرکه بر ورم زیر معده ضماد کنند نافع باشد از جمله چیزها ئی که واجبست
بر طبیب در حفظ صحت وازاله مرض انست که تقویت عضو
ودبدن نماید تا انکه قبول مواد وآفات نکند واگر آفتی واقع شده
باشد رفع کند خصوص معده که در حفظ صحت ودر مرض سعی زیاده
باید کرد چرا که سرچشمه اوست ومحل ورود اشیای موافق ومخا
لفست تقویت او از ضروریات باشد **مقویات ادویه مفرده**
که مقوی نسبت معدهٔ گرم را مسبلی است عنب الثعلب مداومت

نمایند

نمایند حقوص بر درده تقویت معده وجگر کند وطین مختوم باید ودفع سوء
استسقا واکثر امراض کند هلیله سیاه در تقویت معده ودفع بغایت نافع هلیله
زرد فم معده ومعده بغایت نافع باشد انکه چون مداومت نماید حقوص
پرورده او مقوی معده باشد کاسنی چون بخورند یا ضماد نمایند بر معده گرم
تقویت کند ودر دفع امراض حاره بغایت نافع باشد طباشیر چون بیاشامند
با گلاب تنشف رطوبات معده گرم کند ودر تقویت او ودفع مرضهای
گرم حقوص تشنج را بغایت سودمند بود زرشک ونمر هندی ودیگری
وسوجات سکنجبین چون هر یک از اینها خورده شود ودر تقویت معده
گرم بغایت نافع باشد وچون روغن سوجات بر فم معده بمالند نیز نافع باشد
وجمع از اطبا بر انند که سرکه کمتر در تقویت بدن ومعده نیست
نافع باشد مورد وبنفشه چون بخورند شربت او را جهت ایدرا نافع
معده بود خرفه چون بخورند یا ضماد کنند بر معده منع مواد که قروح معده شده
باشد بکند مرداریه وتقره وصندل سفید هر یک از اینها خوردش مقوی
معده گرم باشد کشنیز خشک چون با سرکه خورنا نند ونجورند مواد که از سربا

عضو دیگر بر معده داما ریزد منع نماید گوشت بط مقوی معده بارده
عنبر چون بخورند با روغن بان یا بو کنند یا ضماد کنند بر شکم معده بارده
بغایت نافع باشد و پوست ترنج و مربای زنجبیل و زنجفیل و خرفه و دارچینی
و دار فلفل و مصطکی و زرنباد و درونج و زنجبیل و جوز بوا و بسباسه هر یک
از اینها که بخورند تقویت معده بارده کند و ضماد کردن بدین داروها منفعت
تمام دارد امراض بارده معده را و پسته نیز خوردن و ضماد کردن سنبل الطیب بدین دارد
تمام دارد امراض بارده معده را و افسنتین نیز خوردن و ضماد کردن چنان است
با پوست و فیروزه و الماس و بلور و یشب هر یک از اینها که بگردن ضعیف
المعده آویزند چنانچه محاذی معده باشد تقویت معده کند و نگین انگشتر
که از زمرد و در دست کنند او نیز مقوی معده است و جالینوس گفته که مرجان
بر گردن ضعیف المعده بیاویزند که محاذی معده او باید نیز سود بیند اورد
داروهای مذکور حار از آنها مهیج شهوت معده بارده باشد و بارد آنها مهیج شهوت
معده حاره و نیز شهوت غذا افزای اگر بیند که صاحب او از زدن گل خوردن و
دیگر اشیای غیر متعارف نماید بدان زنان حامله او دیه مفرده که مفید است

فایده کتابت

فایده دیگر کتاب به است چون مربی از عناب شیره با پوست و با استخوان معده در دفع
گل خوردن نافع باشد و خرج زنج چون بریان کرده او را و استخوان او را
خائیدن هم مفید است و اگر نیمه شتا بخورانند کوزند قطع اکل الاشیای ادویه
کند و پوست و استخوان او را خائیدن هم مفید است آنقدر باشد و اگر بقدر
هفت درهم روغن شیر تخت بخورانند همین نفع دهد نفخ معده ازاد
ادویه مفرده که در منفعت نافع است از خربزه چون بگوشت بند و آب
او بپاش معده یا بنطول کنند بر معده تحلیل ریاح کند افسنتین و سنبل رومی
و انیسون و بذر الشبت و کمون کرمانی و انجم کرفس و صعتر و زرنباد و
زرنب و درونج و مرو سلیخه و دار فلفل و نعناع و برگ ترنج و شکوفه
با هر یک از اینها که مداومت نمایند تحلیل ریاح معده و صلابت باد
کند و اگر بعضی با بعضی ترکیب کنند نیز سود مند بود و صاحب نفخ معده
باید که از اغذیه که اکل آن موجب نفخ معده شود و احتراز نماید
مثل عدس و باقلا و لوبیا و کلم و انگور تازه و جیده و کنگر و شیر و لبن
علت غثیان ازدیاد مفرده که غثیان را نافع است قیر نقل است چون

گزاند معده و جگر را تقویت نموده دفع غثیان کند سنبل چون با بید
و با آب سرد بیاشامند عطش تب را زایل کند تا گواه هم همین نتیجه دهد
مغز پسته نیز چنین است آب لیمو و حماض و بزر را چون بیاشامند
هر یک از اینها را غثیان را که از حرارت باشد زایل کند شربت لیمو
نیز از این قرار است رب انار چون بیاشامند مانع غثیان باشد
و اگر با نعناع پخته باشد اقوی باشد در عمل کاسنی نیز چون بیاشامند
در دفع غثیان و تقویت معده گرم لعابیت نافع باشد برگ انگور چون
زنان حامله بخورند منع غثیان آن کند که اکثر زنان حامله را عارض
شود آمله پرورده نیز خوردن او لعابیت نفعاشته قی را که سبب او
حرارت باشد و آب ریباس خصوصا منفع باشد قی صفراوی را با
شربت و حماض اترج در سکنجبین قی صفراوی لعابیت اقوی باشد
عصیر لیمو چون بیاشامند لعابیت نفعاشته قی بلغمی را السوس
شراب او چون با عسل پخته باشند قی بلغمی را لعابیت مفید
برون لسته چون پخته باشند و آب او را بیاشامند دفع

قی که از آن مشتهی باشد کند نعناع خواص فی الست که چون بخورند
سکنجبین قی بلغمی کند خصوصا که از ضعف فم معده باشد و اگر با عود هندی
و مصطکی بخورند لعابیت نافع باشد سنبل هندی و جوز بوا چون
هر یک از اینها را بخورند تقویت معده کند و قوت ماسکه کند و دفع
قی بلغمی و ریاحی که در معده باشد کند والله اعلم
آدمی را در بعض اوقات محتاج به بعض ادویه میشود که خون
بینی روانه میسازد و در بعضی اوقات محتاج میشود باد و به
خون بینی را حبس و قطع کند قی نیز همین حرکت دارد که در بعضی
اوقات احتیاج بقی میشود چون مرض مفاصل و بعضی از
امراض مهلکه از ادویه مفرده که در نعمت مفید است
ترب چون بپزند و آب گرفته با سکنجبین بیاشامند بسهولت
قی آورد و اگر با سرکه بیاشامند همین عمل کند و چون مقدار دو درم
از تخم ترب کوفته و با ماء العسل نیمگرم بیاشامند قی آورد و
لیکن تخم سر مقی چون همین عمل کند با د لعابیت اقوی باشد از تخم

رب عصاره حب بان چون مثقالی ازا و بماء العسل خورند

لعاب بهی باشد خیار زه چون خشک کنند و بکوبند و بقدر یک

مثقال از او برداشته با ماء العسل بیاشامند بسهولت قی آورد

چنانچه مردم ضعیف و زنان حامله توانند بآن قی کردن او

چون یک مثقال بیاشامند قی و اسهال آورد نمک اصناف

آن قی آورد و تقلیل معده و ادوده کند علت عطش از دواهای

مفرده که دفع عطش کند بعضی مقوی معده باشند و بعضی مضعف آنچه

مقوی باشد ذکر کرده میشود از جمله مقویات شراب لیمو و گوشت ترنج

و رب غوره و رب ریباس و رب عنابی و تمر هندی و وارنگ

و کمثری و آمله مربی و طباشیر و بزرگ ازین مذکورات چون بیاشامند

دفع عطش و تقویت معده گرم کند قرحه معده و خون و شیر بسته

درد از علامات که معده بعلت قرحه مبتلا است آنست که چون

آب و طعام که دارد نشود درد زیاد شود و اگر چیز ترش یا شور که خورده

شود درد و الم تازه شود چون قی کنند قیح در بیم بالا باشد